

دکتر علی میرزایی سپاسان

خیزش ژئواقتصادی اروپا چالشی برای نظم بین الملل

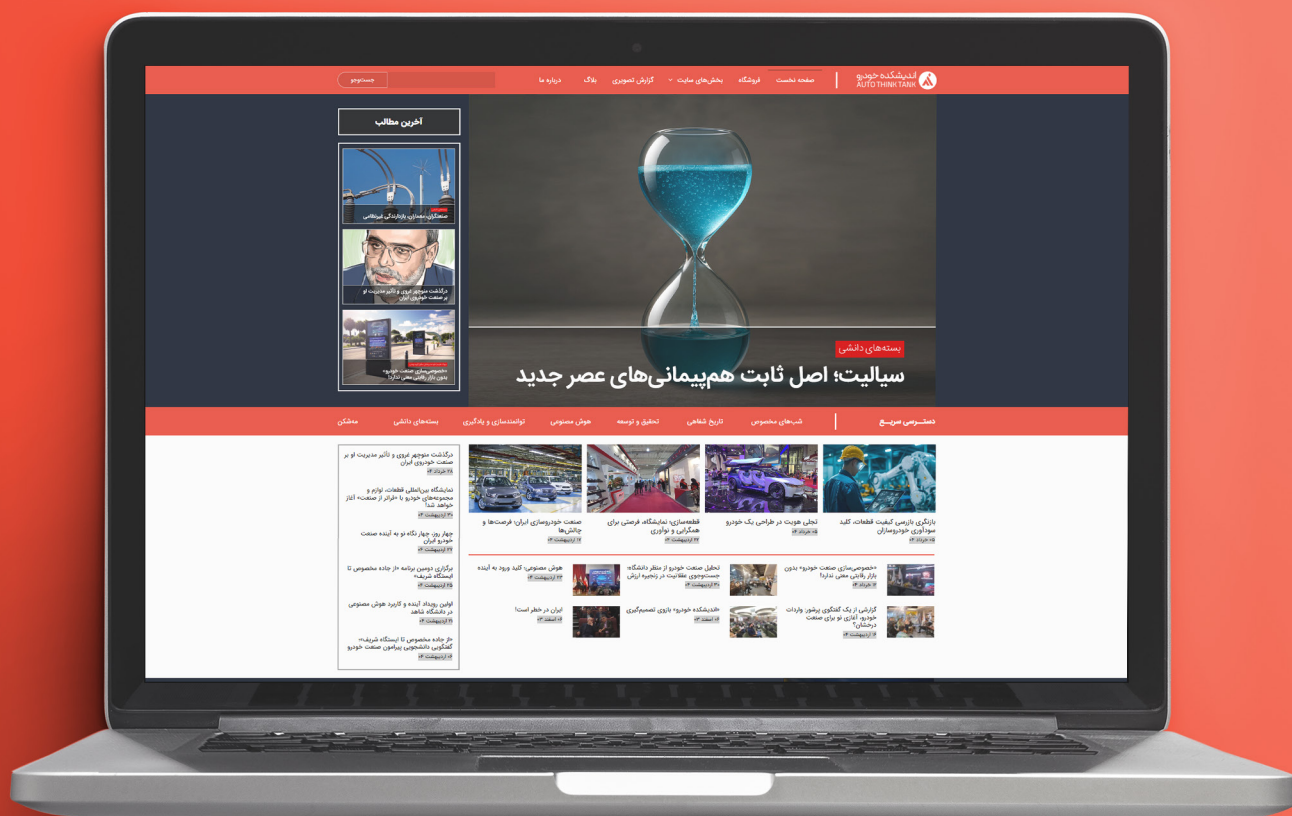
اندیشکده خودرو
AUTOTHINKTANK



رقابت میان ملت‌ها، خواه سازنده و خواه مخرب، همواره نیروی محرک تحول در اقتصاد و صنعت جوامع بوده است. فناوری نیز در سایه همین رقابت‌های سرسخت و راهبردهای پویا و متغیر کشورها شکل گرفته است. از این رو، شناخت صنعت بدون درک عمیق اقتصاد و فهم اقتصاد بدون توجه به بستر ژئوپلیتیک، ناکافی خواهد بود. این سه عرصه (صنعت، اقتصاد و ژئوپلیتیک) به شدت بر یکدیگر تأثیرگذارند و رهبران سیاسی و صنعتی تنها با درک عمیق پیوندهای ناگسستنی حوزه‌های متنوع می‌توانند در صحنه پرقابلیت جهانی، برنامه‌ریزی استراتژیک مؤثری داشته باشند. ریسک اصلی برای تصمیم‌گیران صنعت در عدم شناخت عمیق پارامترهای ژئوپلیتیک این است که بدون درک صحیح از راهبردهای کلان سایر کشورها، در حوزه‌هایی مانند همکاری، زنجیره تأمین یا تجارت دچار اشتباهات محاسباتی شوند.

در همین راستا، اندیشکده خودرو می‌کوشد با غنی‌سازی مباحث بین‌بخشی و میان‌رشته‌ای، موضوعات کلیدی را به نقد و بررسی بگذارد تا کمکی هرچند محدود اما نوآورانه به تصمیم‌گیرندگان و صاحب‌نظران ارائه دهد و تصویری واقع‌بینانه‌تر و عمیق‌تر از ریشه‌ها و عوامل اثرگذار بر راهبردهای متغیر اروپاییان، بر پایه شواهد آکادمیک و منابع معتبر علمی، ترسیم کند. در این نوشتار نیز، به بررسی شواهدی از گذار اروپا از نظم حقوق بین‌الملل به سمت تعاملات معاملاتی خواهیم پرداخت.

نظم بین‌الملل معاصر در حال تجربه گذار عمیقی است؛ گذاری که با فاصله‌گیری تدریجی اروپا از چارچوب حقوقی مبتنی بر قوانین جاری بین‌الملل و چرخش به سوی رویکردی معاملاتی و منفعت‌محور در روابط خارجی همراه شده است. تحولات اخیر، به‌ویژه لحن تقابلی‌تر قدرت‌های بزرگ اروپایی مانند آلمان، فرانسه و بریتانیا در قبال ایران، بازتاب‌دهنده تغییرات ساختاری عمیق‌تری در سیاست خارجی اروپاست. به نظر می‌آید که این تغییرات، ریشه در واقعیت‌های اقتصادی، رقابت‌های صنعتی و تحولات ژئوپلیتیک اروپا دارند و روابط خارجی اتحادیه اروپا، به‌ویژه با کشورهای در حال توسعه، را با چالش‌های نوینی مواجه ساخته‌اند. تضعیف چندجانبه‌گرایی، بازگشت سیاست‌های آشکار مبتنی بر زور و تقدم منافع ملی بر هنجارهای تثبیت‌شده حقوقی، همگی نشانه‌های گذار به محیطی پرتنش و رقابتی در عرصه جهانی است. این نظم (بی‌نظمی) نوظهور، که با کاهش همکاری‌های نهادهای بین‌المللی و افزایش بی‌ثباتی همراه است، چالش‌ها و مخاطرات بی‌سابقه‌ای را برای حکمرانی جهانی رقم خواهد زد.



اندیشکده خودرو
AUTO THINK TANK

● مقدمه

در ماه‌های اخیر، رویکرد سیاست خارجی اروپا به ویژه آلمان، فرانسه و بریتانیا به طور محسوس تهاجمی تر و حتی در مواردی آشکارا خصمانه تر شده است، به ویژه در قبال ایران. این تحول، امری تصادفی به نظر نمی آید؛ بلکه بازتاب دگرگونی بنیادی و پایدار در رویکرد اروپا به روابط بین الملل است. به نظر می آید قاره اروپا به تدریج گفت و گو و تعامل را کنار گذاشته و به سمت تقابل حرکت می کند؛ پدیده‌ای که به نظر می آید نه سطحی است و نه موقتی و نه محدود به حوزه مورد تنش با ایران (انرژی هسته ای). بلکه نشانه‌ای از بازآرایی اساسی گسترده تر و ماهیت سیاست خارجی اروپاست که تحت تأثیر فشارهای اقتصادی، رقابت صنعتی و تحولات ژئوپلیتیک خود شکل گرفته و آینده روابط خارجی اتحادیه اروپا، به ویژه با جهان جنوب، را تا حدی مبهم ساخته است.

مطالعات گوناگون بین الملل نشان می دهد که اروپا و غرب به طور فزاینده‌ای رویکردی معاملاتی (Transactional) را در روابط بین الملل برگزیده و از پایبندی سختگیرانه به حقوق بین الملل (Rule-based International Law) فاصله می گیرند. این روند با تغییرات سیاست خارجی آمریکای فعلی تشدید شده و بر اولویت توافقات فوری و منافع ملی به جای هنجارهای چندجانبه و چارچوب‌های حقوقی تأکید دارد. در نتیجه، اهرم‌های اقتصادی و چانه زنی جایگزین قواعد تثبیت شده بین المللی شده و نظم چندجانبه‌گرایی پساجنگ جهانی دوم را تضعیف کرده است. افول سلطه اقتصادی و صنعتی غرب در برابر قدرت‌های نوظهور شرقی، این روند را تسریع نموده است.

در سطح جهانی، نظام چندجانبه‌گرایی که روزگاری (حتی با وجود کاستی‌هایش) بازتاب دهنده ثبات و مبتنی بر همکاری حقوقی بود امروزه زیر فشار سیاست قدرت و تقدم منافع ملی ایالات متحده و اروپا تضعیف شده است. این فرایند، ساختاری سلسله‌مراتبی و نابرابر را پدید آورده که یادآور فضای طنز تلخ رمان "مزرعه حیوانات" است. اروپای امروزی با مجموعه‌ای از بحران‌های بنیادین از جمله کسری بودجه، افول صنعت، ناامنی انرژی، پیری جمعیت و تغییر در اتحادهای راهبردی روبه‌روست؛ عواملی که همگی نشانه‌ای از افول هژمونی این قاره به شمار می‌روند. داده‌های اقتصادی، کاهش تولید

صنعتی و افزایش کسری بودجه در اتحادیه اروپا را تأیید می‌کنند. جنگ اوکراین نیز آسیب‌پذیری ساختار امنیت انرژی اروپا را آشکار ساخته و کاهش بهره‌وری و نوآوری، فشار مضاعفی بر نظام اجتماعی و اقتصادی این منطقه وارد کرده است. در چنین شرایطی، اصلاحات سطحی پاسخ‌گو نبوده و اروپا در صدد بازاندیشی عمیق در نقش خود در نظم جهانی چندقطبی است؛ فرآیندی که لزوماً به راهبردهای سازنده یا صلح‌آمیز از سوی اروپاییان منتهی نخواهد شد. حتی رویکردهای تقابلی اروپا در عرصه بین‌المللی، سطحی یا موقتی به نظر نمی‌رسد، بلکه بازتاب دگرگونی عمیقی است که آینده روابط خارجی اتحادیه اروپا با سایر کشورها، به ویژه کشورهای در حال توسعه، را در هاله‌ای از ابهام فرو برده است.

در فوریه ۲۰۲۵، کایا کالاس، نماینده عالی اتحادیه اروپا در امور سیاست خارجی و امنیتی، در جمع سفرای اتحادیه اروپا در بروکسل بر اهمیت اتخاذ رویکردی مبتنی بر تعاملات معاملاتی (بده بستان) در سیاست خارجی اتحادیه اروپا به منظور "کسب احترام بیشتر برای منافع این اتحادیه" تأکید نمود. کالاس این پرسش را مطرح کرد که آیا اتحادیه اروپا نیز باید رویکردی معاملاتی اتخاذ کند و تصریح کرد: "در بسیاری جهات، اکنون زمان آن فرا رسیده است." هدف اصلی سخنان وی این بود که اتحادیه اروپا باید در مطالبه احترام به منافع خود، به ویژه با بهره‌گیری از نفوذ اقتصادی خود در عرصه جهانی، قاطع‌تر عمل کند. همچنین در ژوئیه ۲۰۲۴، رئیس‌جمهور فرانسه اعلام کرد: "برای آزاد بودن در این دنیا، باید ترس ایجاد کرد. و برای ایجاد ترس، باید قدرتمند بود." او این اظهارات را در حالی بیان کرد که بر لزوم افزایش بودجه دفاعی و تقویت توان نظامی اروپا تأکید داشت و بی‌ثباتی‌های جهانی و گسترش درگیری‌های بزرگ را از دلایل اصلی این نیاز عنوان کرد. این موضع‌گیری تنش‌زای فرانسه حاکی از گرایش اروپاییان به نظامی‌سازی بیشتر و تکیه بر توان داخلی برای تأمین امنیت است، به جای تقویت نهادهای بین‌المللی و ترویج گفت‌وگو چند جانبه‌گرایی برای حل بحران‌ها.

یک نگرانی جدی بین الملل وجود دارد که اروپا برای جبران خلأ اقتصادی خود (بدهی سنگین مالی خود)، دوباره به تجربه‌های سلطه بر کشورهای ضعیف‌تر بازگردد. افول هژمونی اروپا که با کاهش قدرت اقتصادی، صنعتی و انرژی همراه است، می‌تواند آن را به سوی تکرار

الگوهای استعماری (البته با روشهای نوین) سوق دهد. لحن تند و غیر دیپلماتیک اخیر برخی دولت‌های اروپایی، مانند آلمان و فرانسه، نسبت به ایران نشان می‌دهد این رویکرد ساختاری است نه موردی. این تحول، اروپا را از رویکرد مبتنی بر قانون به سوی تعاملات معاملاتی (بده بستان) سوق داده است، به گونه‌ای که برای تأمین منافع خود، آماده نادیده گرفتن چارچوب‌های نهادهای بین‌المللی هستند که خود و آمریکا پس از جنگ جهانی دوم به تشکیل آنها کمک کرده بودند.

● گستره نقد این نوشتار

برای تبیین دقیق چارچوب این نوشتار، ابتدا باید نقش اروپا در شکل‌گیری نهادهای بین‌المللی معاصر و حقوق بین‌الملل مبتنی بر قانون را روشن ساخت. چنین رویکردی نه تنها مرزهای بحث را مشخص می‌کند، بلکه زمینه را برای ادامه بررسی انتقادی و منسجم‌تر در فصل‌های آتی فراهم می‌آورد.

نگاهی به سیر تحول تاریخی نشان می‌دهد که حقوق بین‌الملل حاصل صرف سنت‌های فکری غربی نیست. تمدن‌های آسیایی و آفریقا، پیش از نفوذ استعمار اروپایی، نظام‌های پیشرفته‌ای برای تنظیم روابط میان دولت‌ها و تدوین تعهدات معاهداتی و پروتکل‌های دیپلماتیک ایجاد کرده بودند. بنابراین، هرچند غرب سهمی مهم در تدوین حقوق بین‌الملل مدرن داشته است، اما اما نمی‌تواند به تنهایی مدعی خلق این مفاهیم باشد. افزون بر این، این تصور که چارچوب‌های حقوق بین‌الملل صرفاً پس از سال ۱۹۴۵ شکل گرفته‌اند، با واقعیت تاریخی همخوانی ندارد. وجود کنوانسیون‌ها و مقررات پیشین، بیانگر تلاش‌های مستمر برای تدوین روابط بین‌المللی و ایجاد نهادهای چندجانبه‌گرایی است. این روند، نشانه تکامل تدریجی اندیشه حقوقی بین‌المللی است و نه محصول یک نوآوری ناگهانی پس از جنگ جهانی دوم. در ادامه باید توجه داشت که نهادهای بین‌المللی و چارچوب‌های حقوقی معاصر، با وجود دستاوردهای چشمگیر، همچنان با انتقادات و چالش‌هایی روبه‌رو هستند. کشورهای در حال توسعه و غیرغربی، نگرانی‌هایی جدی درباره نمایندگی، سوگیری‌های فرهنگی و حقوقی و نابرابری قدرت در ساختار این نهادها مطرح کرده‌اند. این انتقادات، بازتاب دهنده دغدغه‌های واقعی درباره عدالت و فراگیری است و نباید نادیده گرفته شود. همزمان، تکامل حقوق بین‌الملل

❖ تضعیف چارچوب‌های حقوق بین‌الملل

تضعیف چارچوب‌های حقوقی بین‌الملل توسط ایالات متحده، تنها به خروج این کشور از نهادهای بین‌المللی محدود نمی‌شود؛ بلکه نقض نظام‌مند پروتکل‌های سازمان تجارت جهانی از طریق اعمال تعرفه‌های یک‌جانبه را نیز در بر می‌گیرد. این اقدامات، بیانگر تقدم منافع سیاسی کوتاه‌مدت بر تعهدات حقوقی بین‌المللی است و انتخاب‌گزینشی اجرای حقوق بین‌الملل بر اساس اتحادهای سیاسی، اعتبار سازوکارهای حکمرانی جهانی را به‌طور اساسی تضعیف می‌کند.

در این میان، دوره ترامپ نقطه عطفی در فاصله‌گیری ایالات متحده از حمایت سنتی از نظم بین‌المللی مبتنی بر قواعد به شمار می‌رود. دولت او با ترجیح اقدامات یک‌جانبه، اعمال تعرفه‌ها و توافقات مستقیم، اغلب توافقات چندجانبه و حقوق بین‌الملل را به حاشیه راند. این تغییر رویکرد در اروپا نیز بازتاب یافته است؛ به‌گونه‌ای که رهبران اروپایی سیاست خارجی خود را با شرایط جدید، که کمتر مبتنی بر هنجارهای ایالات متحده و پیش‌بینی‌پذیر است، تطبیق داده و گاه برخی جنبه‌های راهبرد آمریکا را در روابط خارجی خود تقلید می‌کنند.

با این حال، به نظر می‌رسد ریشه این

جهانی دوم جایگاهی ویژه در صلح جهانی دارند. در نهایت، چالش اساسی در حل اختلافات بین‌المللی، انتخاب میان گفت‌وگوی مسالمت‌آمیز و رویارویی نظامی است. ترجیح راه‌حل‌های دیپلماتیک، بازتاب تجربه تلخ اروپا پس از جنگ‌های جهانی است و غربی‌ها با تأسیس نهادهای بین‌المللی تلاش کردند از تکرار چنین تراژدی‌هایی جلوگیری کنند. در مجموع، چارچوب حقوقی بین‌المللی پس از ۱۹۴۵ نمادی از پیشرفت در حاکمیت چندجانبه‌گرایی جهانی است. اثربخشی این نظام نه ایده‌آل بوده و تکامل آن نه به کمال یک گروه خاص، بلکه به تعهد جمعی جامعه بین‌المللی برای حل مسالمت‌آمیز اختلافات و اصلاح تدریجی نهادهای بستگی دارد. این فرآیند پویا، نیازمند گفت‌وگوی مستمر، احترام متقابل و آمادگی کشورها برای تطبیق چارچوب‌ها با نیازهای جهانی در حال تحول است. پس وقتی در این نوشتار اشاره می‌شود که "اروپا و غربی‌ها به‌گونه‌ای که برای تأمین منافع خود، آماده نادیده گرفتن چارچوب‌های نهادهای بین‌المللی هستند که خود و آمریکا پس از جنگ جهانی دوم به تشکیل آنها کمک کرده بودند." گستره نقد این نوشتار محدود به پرسش‌هایی درباره ثبات پایبندی غرب به اصول تأسیس نهادهای حقوق بین‌الملل است نه درستی و غلطی قوانین خاص.

در هشت دهه اخیر، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر بوده است. چارچوب‌های حقوقی همواره برای پاسخگویی به چالش‌های نوظهور، پیشرفت‌های فناورانه و تغییرات در موازنه قدرت، خود را تطبیق داده‌اند. این روند پویا همچنان ادامه دارد و جامعه بین‌المللی امروز با مسائلی چون جنگ، تغییرات اقلیمی و بحران‌های فقر و بهداشتی مواجه است.

در این میان، تمرکز نقد این نوشتار بر میزان ثبات پایبندی غرب به اصول تأسیس نهادهای حقوق بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم است، نه بر صحت یا نادرستی قوانین خاص. باید تأکید کرد که گستره نقد علمی نهادهای حقوق بین‌الملل نمی‌تواند نامحدود باشد و مهم‌تر آنکه نمی‌توان صرفاً بر اساس ناکامی‌های غرب، برتری حقوق بین‌الملل شرقی را نتیجه گرفت. نقض هنجارهای بین‌المللی در تمامی مناطق و نظام‌های سیاسی رخ می‌دهد و این امر، چالش جهانی در تعادل میان حاکمیت ملی و تعهدات بین‌المللی را نشان می‌دهد. از سوی دیگر، کشورها حقوق بین‌الملل را بر مبنای سنت‌های حقوقی، زمینه‌های فرهنگی و منافع ملی خود تفسیر می‌کنند. این رویکرد، اختلاف‌نظرهایی طبیعی در کاربرد و اجرای قوانین ایجاد می‌کند که تنها با توسل به اصول جهانی می‌توان آن‌ها را حل و فصل کرد. در این میان، نهادهای بین‌المللی ایجادشده پس از جنگ



رویگرد در غرب، به ویژه در اروپا، فراتر از تأثیرات زودگذر دولت ترامپ باشد. پژوهش‌های مدرسه کندی دانشگاه هاروارد نیز ترامپ را نقطه عطفی تعیین‌کننده در این نابسامانی می‌داند و تأکید می‌کند که رویکرد منفی ترامپ نشانگر حذف و تحول پیوندهای سنتی بین‌المللی، به ویژه پیوندهایی است که ایالات متحده را به اروپا متصل می‌کرد. تحلیل‌های کارشناسان سیاست خارجی مؤسسه بروکینگز نشان می‌دهد که جنگ‌های اخیر آمریکا (از افغانستان تا عراق و غیره) اثبات کرد قدرت‌های بزرگ، زمانی که توسط رقبای هم‌سطح کنترل نشوند، می‌توانند قواعد حقوق بین‌الملل را نقض کرده و اقدامات غیرقانونی انجام دهند، حتی اگر خود را لیبرال بنامند. پژوهش‌های این مؤسسه این فرض را به چالش می‌کشد که هژمونی غربی همواره تضمین‌کننده نظم بین‌المللی فعلی بوده است. زمانی که حقوق بین‌الملل به ابزاری برای نمایش قدرت و نه داوری بی‌طرفانه (حتی در ظاهر) تبدیل شود، مشروعیت و اقتدار اخلاقی نظم کنونی جهان تضعیف می‌گردد. این دوگانگی استاندارد، کشورهای قدرتمند و متحدان‌شان را برتر می‌سازد و کشورهای ضعیف‌تر را مشمول استانداردهای متفاوت پاسخگویی می‌کند؛ وضعیتی که به نظامی دوگانه از عدالت بین‌المللی می‌انجامد و با اصول بنیادین برابری حاکمیت و شمولیت جهانی قانون در تضاد است. در نتیجه، احتمال آنکه مسیر کنونی به سوی هرج و مرجی جهانی پیش رود، افزایش یافته است؛ جهانی که در آن حوزه‌های رقیب با قواعد متفاوت شکل می‌گیرد، استانداردهای جهان‌شمول با استناد به نسبی‌گرایی فرهنگی و استدلال‌های حاکمیتی تضعیف می‌شود، نهادهای بین‌المللی به تدریج فرو می‌پاشند و سیاست قدرت هم‌پیمانان جایگزین اصول حقوقی می‌گردد.

این رویکرد غربی، خطر خلق نیرویی مخرب را در بر دارد که در نهایت می‌تواند به زیان خود اروپا تمام شود. تضعیف چارچوب حقوقی بین‌المللی که قدرت‌های غربی خود از بنیان‌گذاران آن در هشتاد سال اخیر بوده‌اند، با ایجاد چنین هرج و مرجی، نهایتاً به نفع خود غربیها نخواهد بود. زمانی که حقوق بین‌الملل صرفاً به ابزاری برای زورگویی بدل شود، توان مهار رفتارهای قدرت‌محور و ایجاد چارچوب‌های همکاری را از دست می‌دهد و در نهایت، این آسیب به زیان بنیان‌گذاران آن تمام خواهد شد.

● ابزارسازی حقوق بین‌الملل؛

از آرمان تا واقعیت در نظم نوین جهانی

بررسی‌های علمی منتشرشده در نشریاتی همچون Cambridge Review of International Affairs و International Studies Quarterly نشان می‌دهد که افول هژمونی غرب، به ویژه ایالات متحده، تأثیر عمیقی بر جایگاه و کارکرد حقوق بین‌الملل گذاشته است. این پژوهش‌ها تأکید دارند که دوران تک‌قطبی غربی به پایان رسیده و برتری آمریکا در سیاست بین‌الملل، که از ۱۹۴۵ آغاز شده بود، به سرعت رو به افول است. به موازات این روند، نشریه Journal of International Law and Foreign Affairs دانشگاه UCLA نیز بر این نکته تأکید دارد که نظم بین‌المللی تحت رهبری آمریکا از پایان جنگ جهانی دوم تاکنون، دستخوش تغییرات چشمگیری شده و تداوم پابندی این کشور به آن نظم، به شدت زیر سؤال رفته است. در همین راستا، مؤسسه امور بین‌المللی فنلاند اشاره می‌کند که رویکرد سنتی اتحادیه اروپا به چندجانبه‌گرایی نیز تحت فشار قرار گرفته و اتحادیه اروپا اکنون به گونه‌ای متفاوت به چندجانبه‌گرایی می‌نگرد؛ این تحول، نشانه‌ای از فاصله گرفتن اروپا از تعهد تاریخی خود به چندجانبه‌گرایی فراگیر است. پژوهش دانشگاه نیو ساوت ولز استرالیا نیز نشان می‌دهد که آرمان حقوق بین‌الملل، به ویژه توسط ایالات متحده، به طور فزاینده‌ای به حاشیه رانده شده است.

باید دقت داشت فرسایش حقوقی فعلی، زمینه را برای ظهور مدل‌های جایگزینی که با منافع غرب همسویی ندارند، فراهم می‌کند ولی به کندی؛ به گونه‌ای که سایر کشورها نیز از این خلأ برای ساخت نهادهای موازی و به چالش کشیدن هژمونی غرب بهره می‌برند. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که فروپاشی نظام‌های حقوقی بین‌المللی حتی ضعیف اغلب به رقابت‌های خشونت‌بار می‌انجامد و نهایتاً این فروپاشی به ندرت به سود آغازگران آن است. در این بستر، تحولات کنونی را می‌توان نقطه عطفی میان بازگشت به اجرای جهانی حقوق بین‌الملل یا پذیرش نظمی دانست که در آن صرفاً قدرت مشروعیت می‌آورد. به نقل از محمد البرادعی، رئیس پیشین آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، (در پی حملات آمریکا و اسرائیل به ایران) این مسیر می‌تواند به جهانی شبیه "مزرعه حیوانات" منتهی شود؛ جایی که برابری حقوقی بی‌معنا می‌شود و قدرت به جای عدالت، از طریق زور حاکم می‌گردد. اظهارات البرادعی در چارچوب

انتقاد از کشورهای غربی بیان شد که به تعهدات بین‌الملل خود پایبند نبوده و با استفاده از اهرم‌های نظامی و سیاسی، نظم جهانی را شکل می‌دهند که به طور بنیادین ناعادلانه است.

● جابه‌جایی قدرت اقتصادی؛

افول غرب و صعود شرق

در آغاز قرن حاضر، ایالات متحده به عنوان شریک اصلی تجاری برای حدود ۴۵ کشور جهان شناخته می‌شد و نقش محوری در تجارت و زنجیره‌های تأمین جهانی ایفا می‌کرد. اما تا سال ۲۰۲۴، این تعداد به تنها ۸ کشور کاهش یافته و حوزه نفوذ آمریکا عمدتاً به کانادا، مکزیک و چند کشور حوزه اقیانوس آرام محدود شده است. این کاهش از ۴۵ به ۸ کشور طی ۲۴ سال، بازتابی از تغییرات بنیادین در نظم اقتصادی جهانی و تثبیت جایگاه اقتصادهای نوظهور است. سهم آمریکا از تولید ناخالص داخلی جهان نیز از حدود ۳۰ درصد در سال ۲۰۰۰ به ۲۷ درصد در سال ۲۰۲۴ رسیده است، اگرچه این کشور همچنان نقش محوری در رشد اقتصاد جهانی ایفا می‌کند.

در مقابل، چین رشدی چشمگیر را تجربه کرده است. در سال ۲۰۰۰، تنها ۱۱ کشور چین را بزرگ‌ترین شریک تجاری خود می‌دانستند، اما تا سال ۲۰۲۴ این عدد به ۱۲۸ کشور رسیده است. تولید ناخالص داخلی چین از ۱.۲ تریلیون دلار (۳.۷ درصد اقتصاد جهان) در سال ۲۰۰۰ به ۱۸.۸ تریلیون دلار (۱۷.۷ درصد اقتصاد جهان) در سال ۲۰۲۴ افزایش یافته است. سهم چین از رشد تولید ناخالص داخلی جهان نیز از ۷.۶ درصد در دهه ۱۹۹۰ به ۳۲ درصد در دهه‌های اخیر رسیده است. اتحادیه اروپا نیز تغییرات مهمی را تجربه کرده است. در سال ۲۰۰۰، این اتحادیه بزرگ‌ترین شریک تجاری حدود ۵۷ کشور بود، اما تا سال ۲۰۲۴ این تعداد به ۲۰ کشور کاهش یافته و نفوذ آن عمدتاً به اروپای غربی و چند منطقه مجاور محدود شده است. سهم اتحادیه اروپا از تولید ناخالص داخلی جهان از ۱۹ درصد در سال ۲۰۰۰ به ۱۸.۳ درصد در سال ۲۰۲۴ کاهش یافته و سهم آن از رشد جهانی نیز از ۱۹ درصد به حدود ۸ درصد رسیده است.

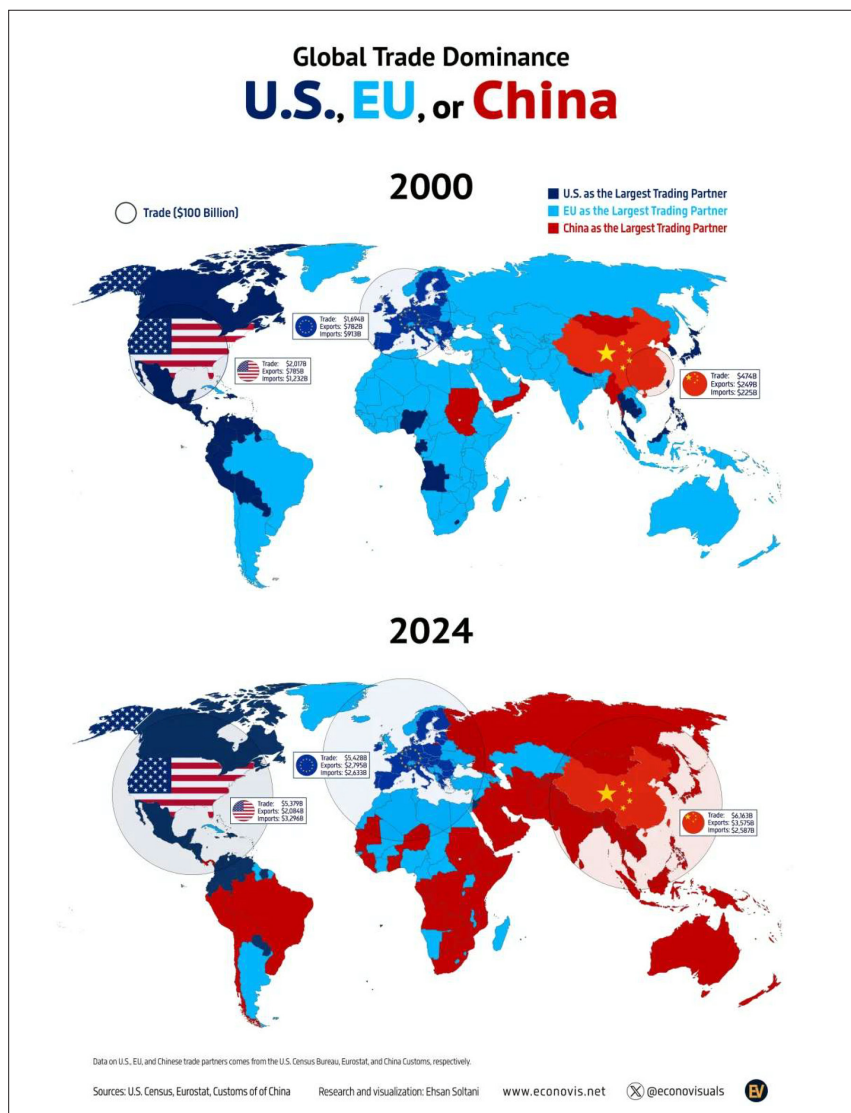
مجموعه این ارقام نشان می‌دهد که فرسایش حقوق بین‌الملل و افول هژمونی غرب، نظم جهانی را با چالش‌های بنیادین روبرو ساخته است؛ غرب از نظر اقتصادی به چالش کشیده شده و ظهور قدرت‌ها و نهادهای جایگزین فراهم

تجاری اتحادیه اروپا با چین در سال ۲۰۲۳ به ۲۹۲ میلیارد یورو افزایش یافته است.

افزایش سهم چین از واردات اتحادیه اروپا، یکی از مهم‌ترین نشانه‌های این عدم توازن است. سهم چین از واردات اروپا که در سال ۲۰۰۲ حدود ۷.۸ درصد بود، تا سال ۲۰۲۳ به ۲۰.۵ درصد رسید و چین را به بزرگ‌ترین شریک وارداتی اروپا تبدیل کرد. این روند افزایشی، به ویژه در حوزه محصولات پیشرفته صنعتی که آلمان پیش‌تر در آن‌ها مزیت رقابتی داشت، نگرانی‌های جدی برای اروپاییان ایجاد کرده است، چرا که سهم آلمان در صادرات به چین نیز طی این مدت کاهش یافته است.

از سوی دیگر، رقابت تجاری میان اروپا و چین فراتر از بازارهای دوجانبه به عرصه بازارهای جهانی نیز کشیده شده است. شرکت‌های اروپایی گزارش داده‌اند که سیاست جایگزینی واردات و خودکفایی چین، همراه با دشواری‌های رقابت محصولات اروپایی در بازار چین، فضای فعالیت را برای آن‌ها محدودتر کرده است. هم‌زمان، چین به طور سیستماتیک روابط تجاری اتحادیه اروپا را در کشورهای در حال توسعه جایگزین کرده و مدل متفاوتی از همکاری اقتصادی ارائه می‌دهد که برای بسیاری از اقتصادهای جنوب جهانی جذاب است.

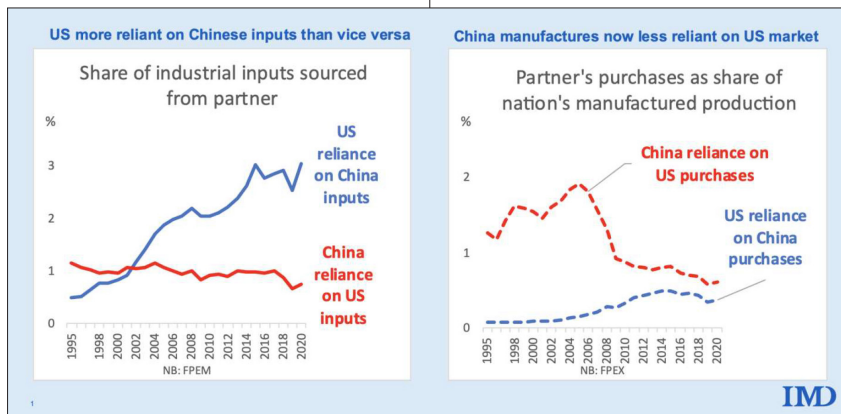
در یک نگاه کلان، طی ۲۵ سال گذشته، نقشه تجارت جهانی دگرگونی بنیادینی را تجربه کرده است. ایالات متحده و اتحادیه اروپا هر دو با کاهش چشمگیر در تعداد کشورهایی که شریک اصلی تجارتی آن‌ها هستند مواجه شده‌اند، در حالی که چین با جهشی بی‌سابقه، اکنون شریک تجاری اول اکثریت کشورهای جهان به شمار می‌رود. این تغییرات در سهم هر منطقه از تولید ناخالص داخلی جهان نیز بازتاب یافته است:



سلطه تجارت جهانی: ایالات متحده، اتحادیه اروپا یا چین (۲۰۰۰ در مقابل ۲۰۲۴)

با این حال، این رابطه با کسری تجاری عظیمی برای اروپا همراه است؛ به گونه‌ای که کسری

شده است. این روند با ذائقه غرب ناسازگار است و چشم‌انداز تنش‌های جهانی با ریشه‌های اقتصادی را به شدت محتمل‌تر و پرمناقشه ترسیم می‌کند.



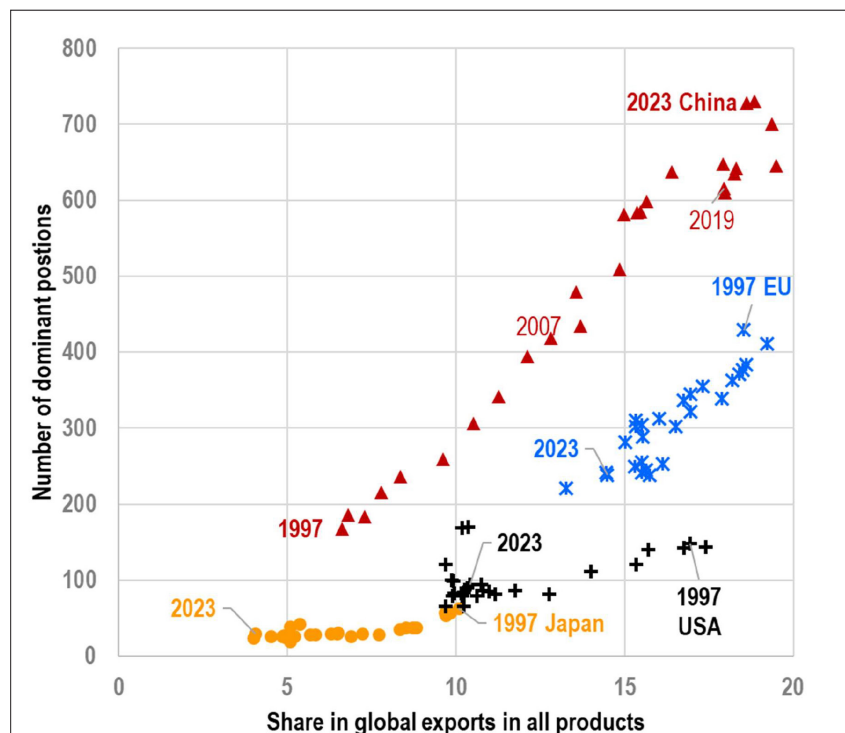
وابستگی‌های متقابل آمریکا و چین - منبع: IMD

● روابط تجاری اروپا و چین: از فرصت تا تهدید راهبردی

روابط تجاری اتحادیه اروپا با چین طی دو دهه اخیر به شکل چشمگیری نامتوازن شده و این وضعیت به تهدیدی جدی برای استقلال راهبردی اروپا بدل گشته است. چین در حال حاضر دومین شریک بزرگ تجاری اتحادیه اروپا پس از ایالات متحده محسوب می‌شود و حجم تجارت دوجانبه میان دو طرف در سال ۲۰۲۳ به رقم قابل توجه ۷۳۹ میلیارد یورو رسیده است.

کشورهایی چون یونان (۱۵۸ درصد)، ایتالیا (۱۳۶ درصد)، فرانسه (۱۱۳ درصد) و اسپانیا (۱۰۵ درصد) با وضعیت نگران‌کننده‌ای روبه‌رو هستند. این سطح بالایی بدهی، همراه با نرخ بهره بالا و رشد اقتصادی ضعیف، نگرانی‌ها درباره پایداری مالی دولت‌ها را افزایش داده است. وضعیت بریتانیا پس از برگزیت نیز بهبود نیافته و با کسری بودجه ۱۳۷ میلیارد پوندی و نسبت بدهی ۹۶ درصد از تولید ناخالص داخلی، در موقعیتی شکننده قرار دارد. پیش‌بینی‌ها حاکی از آن است که اگر سیاست‌های فعلی ادامه یابد، بدهی بریتانیا تا دهه ۲۰۷۰ به بیش از ۲۷۰ درصد تولید ناخالص داخلی خواهد رسید که فشار سنگینی بر بودجه عمومی و رشد اقتصادی وارد خواهد کرد. بانک مرکزی اروپا هشدار داده است که عصر وام‌گیری ارزان به پایان رسیده و کشورهای بدهکار با نرخ‌های بهره بالاتر و ریسک شوک‌های بازار مواجه خواهند شد. همچنین پیش‌بینی می‌شود نسبت بدهی اتحادیه تا سال ۲۰۲۶ به ۸۴ درصد برسد، در حالی که رشد اقتصادی منطقه برای جبران این شکاف کافی نیست.

در مقایسه با آمریکا، اروپا در سال ۲۰۲۴ رشد اقتصادی بسیار پایین‌تری را تجربه کرده است؛ به طوری که نرخ رشد اقتصادی اروپا ۰.۹ درصد و آمریکا ۲.۸ درصد بوده است. طی سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۲۳، تولید ناخالص داخلی اتحادیه اروپا تنها



سهم صادرات اروپا آمریکا و چین - منبع: Gianluca Santoni & Vincent Vicard

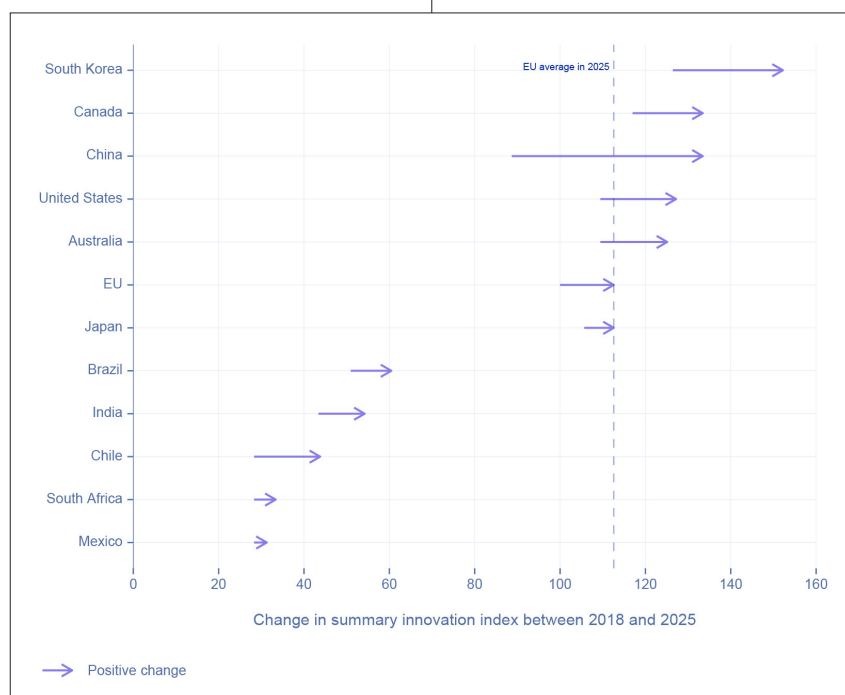
انضباط مالی و سرمایه‌گذاری بلندمدت ایجاد کرده که با توجه به تنوع اقتصادی کشورهای عضو، تحقق آن را پیچیده‌تر ساخته است. تا سال ۲۰۲۴، نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی اتحادیه اروپا به ۸۱ درصد رسیده و

سهم ایالات متحده اندکی کاهش یافته، چین جهش چشمگیری داشته و سهم اتحادیه اروپا نسبتاً ثابت مانده، هرچند نفوذ تجاری آن خارج از حوزه اصلی خود کاهش یافته است. اگرچه چین طی این مدت پیشرفت اقتصادی چشمگیری داشته و از عقب‌نشینی آمریکا در عرصه اقتصادی و تجاری بهره برده و خود را به عنوان شریکی باثبات‌تر معرفی می‌کند، اما هنوز تمایلی به ارائه چشم‌انداز یا چارچوبی جامع برای نظم نوین جهانی از خود نشان نداده است. این تردید و بی‌میلی چین، شکاف نظم جهانی را در مقطع گذار احتمالی نظام بین‌الملل (از غرب به شرق) عمیق‌تر ساخته و آینده نظم تجارت جهانی را با چالش‌های جدیدی روبه‌رو کرده است.

● بحران‌های مالی اروپا؛

بدهی، رشد و نوآوری در تنگنا

اتحادیه اروپا در سال‌های اخیر با مجموعه‌ای از چالش‌های مالی و ساختاری مواجه شده است که موقعیت رقابتی و استقلال راهبردی این قاره را به شدت تهدید می‌کند. افزایش بدهی‌های ملی، انعطاف‌پذیری مالی دولت‌ها را کاهش داده و این در حالی است که اروپا برای بازصنعتی‌سازی و تقویت نوآوری، به سرمایه‌گذاری‌های کلان نیازمند است. این وضعیت، توازن دشواری میان

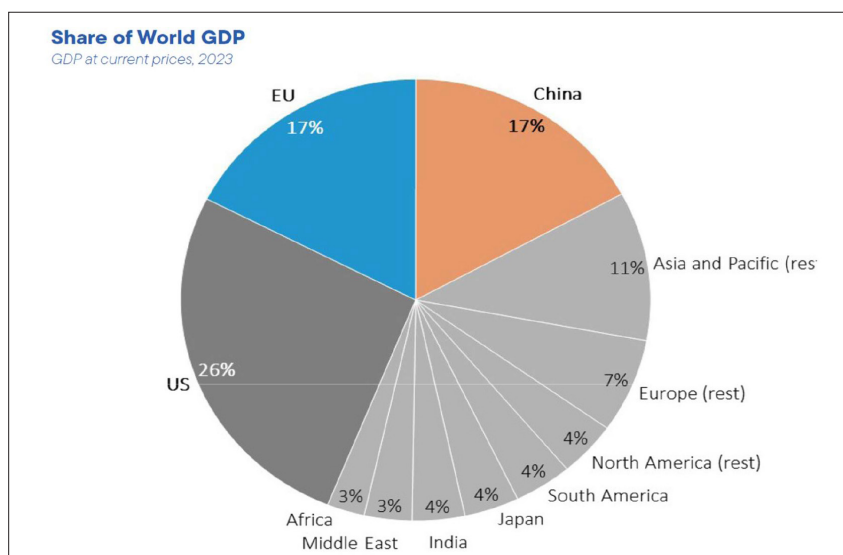


رشد نوآوری (۲۰۱۸ تا ۲۰۲۵): اتحادیه اروپا در مقایسه با رقبای - منبع: اتحادیه اروپا

که از جمله مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به وابستگی به کشورهای ثالث در فناوری‌های کلیدی، مواد اولیه و زنجیره‌های تأمین اشاره کرد. افزون بر این، بحران‌های اقلیمی و زیست‌محیطی، ضرورت دستیابی به پیشرفت‌های شتابان‌تر در بهره‌وری انرژی و توسعه راهکارهای پایدار را دوچندان کرده است. همه‌گیری کووید-۱۹ نیز ضعف‌های ساختاری نظام سلامت و تاب‌آوری اقتصادی اروپا در مواجهه با بحران‌ها را آشکار ساخت. کمبود نیروی انسانی ماهر و نابرابری در سطح آمادگی دیجیتال، به‌ویژه در میان شرکت‌های کوچک و متوسط (SMEs)، یکی از موانع اصلی شتاب‌گیری پذیرش نوآوری در سراسر اروپا به شمار می‌رود. در همین حال، رقابت جهانی در حوزه فناوری‌های پیشرفته شدت یافته و خطر عقب ماندن اروپا از رقبا، حتی در حوزه‌هایی چون هوش مصنوعی که از پشتوانه علمی قابل توجهی برخوردار است، بسیار جدی است.

در زمینه نوآوری محصول و فرآیند، شرکت‌های کوچک و متوسط اروپایی به ترتیب جایگاه سوم و چهارم را کسب کرده‌اند؛ این در حالی است که ایالات متحده عمدتاً در شاخص نوآوری محصول پیشرفت چشمگیری داشته، اما در نوآوری فرآیند با افت مواجه شده است. با وجود این، همکاری شرکت‌های کوچک و متوسط اروپایی با سایر نهادها، همچنان پاشنه آشیل عملکرد نوآورانه در اروپا به شمار می‌رود، به‌گونه‌ای که اتحادیه اروپا در این شاخص آخرین رتبه میان رقبا را کسب کرده است. همچنین، در زمینه همکاری‌های علمی میان بخش خصوصی و دولتی، اتحادیه اروپا در سال ۲۰۲۵ در میان رقبا در جایگاه پنجم قرار دارد؛ جایگاهی که نسبت به سال ۲۰۱۸ تغییر قابل ملاحظه‌ای نداشته است. در حوزه مالکیت فکری نیز، اتحادیه اروپا از منظر تعداد ثبت اختراع و طرح‌های صنعتی، به ترتیب به رتبه‌های پنجم و چهارم سقوط کرده است. در هفت سال گذشته، پیشرفت اتحادیه اروپا در تمامی شاخص‌های مالکیت فکری کندتر شده و از نظر بهبود در تعداد ثبت اختراعات، طرح‌های صنعتی و علائم تجاری، در بین رقبا صنعتی، در جایگاه آخر یا یکی مانده به آخر قرار داشته است.

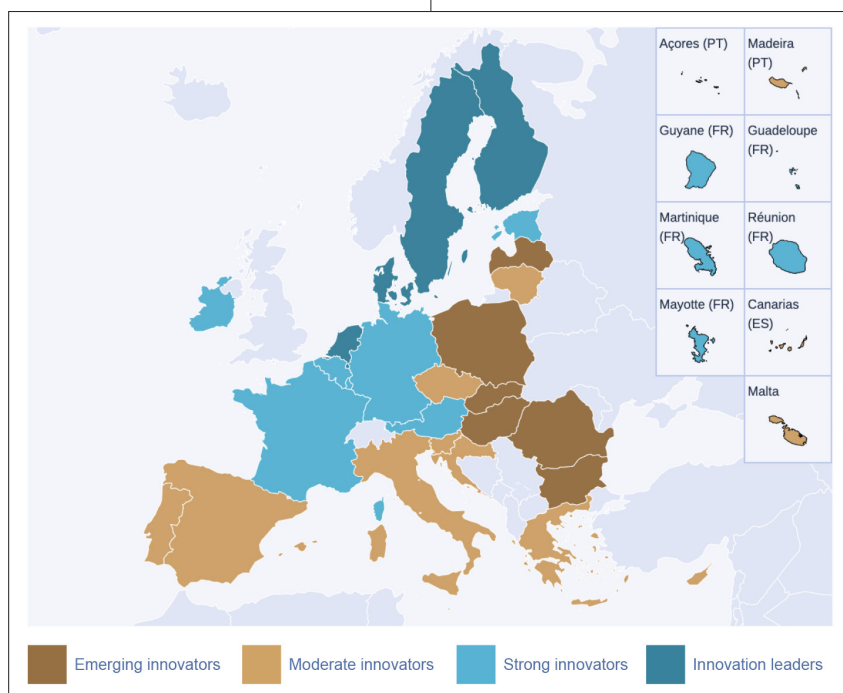
بهره‌وری نیروی کار اتحادیه اروپا که در سال ۱۹۴۵ تنها ۲۲٪ سطح ایالات متحده بود، تا سال ۱۹۹۵ به ۹۵٪ رسید، اما رشد بهره‌وری نیروی کار پس از آن شدیدتر از ایالات متحده کاهش یافته و دوباره به زیر ۸۰٪ سطح ایالات متحده



سهم تولید ناخالص ملی مناطق مختلف جهان - منبع: اتحادیه اروپا

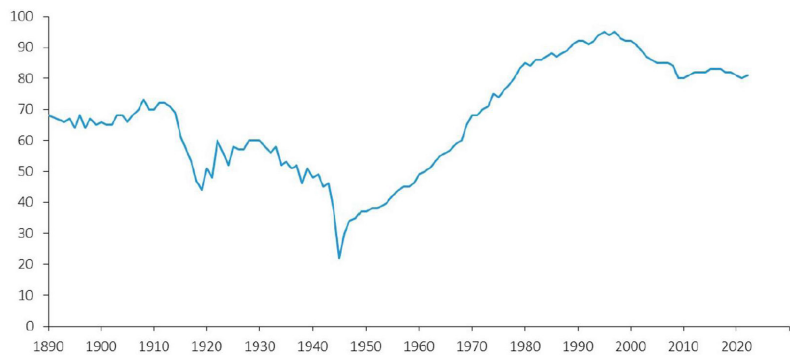
و رشد جمعیت بود. با این حال، هر دو عامل رشد اکنون در حال کند شدن هستند. بر اساس گزارش اخیر اتحادیه اروپا در جولای ۲۰۲۵، کشورهای عضو این اتحادیه در سنجش جهانی ظرفیت نوآوری به چهار دسته تقسیم می‌شوند: "پیشگامان نوآوری"، "نوآوران قدرتمند"، "نوآوران متوسط" و "نوآوران نوظهور". سیمای نوآوری در اروپا بسیار متنوع و تحت تأثیر مجموعه‌ای از چالش‌های به هم پیوسته است،

۱۳.۵ درصد رشد داشته، در حالی که آمریکا در همین دوره ۸۷ درصد رشد را ثبت کرده است. این واگرایی، استاندارد زندگی و بهره‌وری نیروی کار را نیز تحت تأثیر قرار داده است، به‌گونه‌ای که تولید ناخالص داخلی سرانه اروپا در سال ۲۰۲۳ تنها ۵۰ درصد سرانه آمریکا بوده و رشد بهره‌وری نیروی کار در اروپا به ۵ درصد محدود شده است. پس از جنگ جهانی دوم، اتحادیه اروپا رشد سریعی را تجربه کرد که ناشی از افزایش بهره‌وری



عملکرد نوآوری ۲۷ کشور عضو اتحادیه اروپا در سال ۲۰۲۵ - منبع: اتحادیه اروپا

EU versus US labour productivity 1890-2022
Index (US=100)



نسبت بهره وری اروپا به آمریکا در طول زمان - منبع: اتحادیه اروپا

رسیده است. در همین زمان، اروپا وارد نخستین دوره در تاریخ مدرن شده است که در آن رشد تولید ناخالص داخلی دیگر توسط رشد خالص و پیوسته نیروی کار پشتیبانی نمی شود. بر اساس پیش بینی ها، تا سال ۲۰۴۰، نیروی کار اتحادیه اروپا به طور متوسط سالانه نزدیک به ۲ میلیون نفر کاهش خواهد یافت. در این میان، اکوسیستم نوآوری اروپا نسبت به آمریکا و چین عقب مانده است. طی دهه گذشته، سرمایه گذاری خطرپذیر در اتحادیه اروپا به طور متوسط فقط ۰.۳ درصد تولید ناخالص داخلی بوده که کمتر از یک سوم متوسط آمریکا است. در سال ۲۰۲۳، تنها ۵ درصد از کل سرمایه جذب شده توسط صندوق های سرمایه گذاری خطرپذیر جهان به اروپا اختصاص یافت، در حالی که آمریکا ۵۲ درصد و چین ۴۰ درصد را به خود اختصاص داده اند. این وضعیت سبب کاهش نوآوری و موفقیت کمتر استارت آپ های اروپایی شده است. همچنین پراکندگی بودجه تحقیق و توسعه، چالش ها را تشدید کرده است؛ بودجه اتحادیه تنها یک دهم کل هزینه عمومی تحقیق و توسعه را شامل می شود و این پراکندگی، توان رقابتی اروپا را در حوزه هایی مانند هوش مصنوعی کاهش داده است. آنچه مسلم است اروپا با بدهی بالا، رشد اقتصادی پایین، بهره وری ضعیف و اکوسیستم نوآوری کند نسبت به رقبای خود یعنی چین و آمریکا روبه روست و برای حفظ رقابت پذیری و پایداری مالی، ناگزیر به یافتن راهکارهایی جهت پرداخت بدهی ها و تقویت سرمایه گذاری در نوآوری و فناوری است.

● بازآرایی قدرت دفاعی اروپا

بر اساس گزارش کمیسیون اروپا (۲۰۲۵)، قاره

اروپا با پدیده ای موسوم به "چندبحرانی" مواجه است؛ مجموعه ای از چالش های به هم پیوسته که بنیان های اقتصادی، خودمختاری راهبردی و الگوی اجتماعی آن را به طور جدی تهدید می کنند. وسعت و عمق این بحران ها سبب شده است تحلیلگران نسبت به توان اروپا برای حفظ سطح فعلی رفاه و نفوذ جهانی بدون اصلاحات ساختاری بنیادین تردید داشته باشند. در همین راستا، گزارش جامع دراگی (۲۰۲۴) اروپا را در آستانه "لحظه ای سرنوشت ساز" توصیف می کند که عبور از آن مستلزم هماهنگی و سرمایه گذاری بی سابقه است. هم زمانی فشارهای مالی، کاهش رقابت پذیری صنعتی، آسیب پذیری انرژی، گذار جمعیتی و تحولات ژئوپلیتیکی، شرایطی بی سابقه را رقم زده است.

در بازه زمانی ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۴، هزینه دفاعی کشورهای عضو اتحادیه اروپا بیش از ۳۰٪ افزایش یافته و در سال ۲۰۲۴ به حدود ۳۲۶ میلیارد یورو (معادل ۱.۹٪ تولید ناخالص داخلی اتحادیه اروپا) رسیده است. اگرچه این رشد قابل توجه است، اما همچنان کمتر از هدف ۲٪ ناتو و ناکافی برای پاسخگویی به الزامات امنیتی جدید تلقی می شود. هدف جدید ناتو برای سال ۲۰۳۵، صرف ۵٪ تولید ناخالص داخلی برای دفاع را تعیین کرده که مستلزم افزایش چشمگیر بودجه هاست. ایالات متحده نیز به عنوان شریک ناتویی، معتقد است توان دفاعی اروپا برای مواجهه با چالش های کنونی کافی نیست و اکثر کشورهای اروپایی باید بودجه های دفاعی خود را دو یا سه برابر کنند. در این چارچوب، استراتژی صنعتی دفاعی اروپا (EDIS) با هدف تقویت پایگاه فناوری و صنعتی دفاعی و دستیابی به آمادگی صنعتی تا سال ۲۰۳۵

تدوین شده است، اما با چالش های مالی جدی روبه روست و کارشناسان نسبت به کفایت بودجه ۱.۵ میلیارد یورویی برنامه صنعتی دفاع اروپا تردید دارند. این فشارهای داخلی، بازتعریف اتحادیه بین المللی را نیز به همراه داشته است؛ به گونه ای که توافقات اخیر همکاری هسته ای میان فرانسه و بریتانیا، در سایه نگرانی از دوری آمریکا از ناتو و تحولات روسیه و اوکراین، نشانه ای از تلاش اروپا برای جلوه دادن خودمختاری راهبردی نوین خود به جهانیان (بدون نیاز به آمریکا) است.

در سال های اخیر، رویکرد تهاجمی دولت جدید ایالات متحده در خروج از نهادهای چندجانبه، به ویژه سازمان های کلیدی وابسته به سازمان ملل، نشانه ای از تغییر بنیادین در سیاست خارجی غرب است و این رویکرد تلاش دارد اروپا را با خود همسو کند. این روند، همزمان با تضعیف اعتبار و اهمیت سازوکارهای سازمان ملل توسط قدرت های غربی، ابعاد تازه ای یافته است. اگر در گذشته، دولت های انگلیس و آمریکا حداقل در ظاهر تلاش می کردند اقدامات خود (مثلا در عراق و افغانستان) را از طریق سازمان ملل توجیه کنند، اما امروزه شاهد بیان آشکار مطالبات یک جانبه، به ویژه از سوی آمریکا و متحدانش هستیم. اروپا نیز که پس از جنگ جهانی دوم ایالات متحده را مثلا "رهبر جهان دموکراتیک" می دانست، اکنون در تلاشی متزلزل میان حفظ رضایت و واشنگتن و پایبندی به اصول حقوقی خود گرفتار شده است. این وضعیت، فضای مانور اروپا را محدود و کارآمدی دیپلماسی را تضعیف کرده است.

در شرایط کنونی، قدرت های غربی بدون اتکا به توجیهات حقوق بین الملل، اهداف خود را دنبال می کنند و حتی برای اقدامات یک جانبه خود پوشش حقوقی قائل نمی شوند. نمونه بارز این روند، اعمال تحریم علیه مقامات دادگاه کیفری بین المللی توسط آمریکا است؛ اقدامی بی سابقه که به ویژه زمانی رخ داد که این نهادها مصونیت متحدان آمریکا را به چالش کشیدند. در نتیجه این رویکرد جدید، کارآمدی و نفوذ نهادهای بین المللی نظیر سازمان ملل، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول که از نظم فعلی بین الملل حمایت می کنند، کاهش یافته است. هرچند این سازمان ها توسط غربی ها تأسیس شده اند، اما اکنون تنها در صورتی مورد حمایت قرار می گیرند که منافع غرب را تأمین کنند. کشورهای غربی در سال های اخیر بیشتر این سازوکارها را دور زده و مذاکرات مستقیم و

مبتنی بر منافع را ترجیح داده‌اند. با وجود این روند، اروپا دست‌کم در ظاهر، بیش از آمریکا به چندجانبه‌گرایی و حقوق بین‌الملل پایبند بوده است، هرچند این وضعیت نیز در حال تغییر است. این تغییر مطلق نیست و ترکیبی از خودخواهی ملی و دوری از قواعد بین‌الملل را بازتاب می‌دهد که نهایتاً نتیجه فشارهای ژئوپلیتیکی و فرسایش اعتماد به نهادهای جهانی است.

به اعتقاد "بنیاد کارنیگی برای صلح بین‌المللی"، این تغییر بخشی از یک تحول گسترده‌تر است که طی آن نظم مبتنی بر قواعد و دفاع از دموکراسی به ابزارهای سیاسی پرکاربرد در غرب تبدیل شده‌اند؛ زیرا تغییرات عمیق در توازن جهانی نیروها تأثیر آشکاری بر نحوه چارچوب‌بندی سیاست خارجی غرب داشته است. پژوهش‌های این بنیاد نشان می‌دهد کشورهای غربی به طور فزاینده‌ای رویکردهای مبتنی بر منافع را جایگزین رویکردهای مبتنی بر قوانین جاری بین‌الملل در همکاری‌های بین‌المللی کرده‌اند. اروپایی که همواره داعیه‌دار قانون‌گرایی بوده، امروز خود به گسترش بی‌قانونی در عرصه بین‌الملل دامن می‌زند. نتایج نظرسنجی مجمع اقتصادی جهانی در سال ۲۰۲۵ نیز بیانگر آن است که اکثریت مردم جهان دیگر به نهادهایی چون سازمان ملل آمیدی ندارند.

● افول قدرت هنجاری اروپا؛

گذار از دیپلماسی ارزشی به منفعت‌گرایی

اتحادیه اروپا که زمانی خود را پیشگام تجارت قانون‌مند بین‌الملل و ارزش‌های دموکراتیک می‌دانست، امروز با تحولی بنیادین مواجه است که هویت بین‌المللی آن را به‌طور اساسی دگرگون ساخته است. این اتحادیه که سال‌ها بر اصول حاکمیت قانون تأکید می‌کرد، اکنون منافع اقتصادی و ملاحظات ژئوپولیتیک را بر دیپلماسی ارزشی ترجیح می‌دهد، به‌ویژه در تعامل با کشورهای ضعیف‌تر. این تغییر راهبردی، نشانه‌ای از بحران عمیق در قدرت هنجاری اتحادیه اروپا به شمار می‌رود و بازتابی از دگرگونی‌های ساختاری عمیق‌تر در مسیر حرکت این اتحادیه در جهانی چندقطبی و رقابتی است. اعتبار اتحادیه اروپا به‌عنوان مدافع قانون‌مندی، به دلیل ناتوانی در مواجهه مؤثر با چالش‌های جهانی، به‌شدت آسیب دیده است. با وجود چارچوب‌های نظری جامع، سازوکارهای حاکمیت قانون در عمل ناکارآمد

بوده و این ناکارآمدی نهادی، شکافی عمیق در اعتبار اتحادیه ایجاد کرده و توان آن را برای ترویج حکمرانی دموکراتیک در سطح بین‌المللی به‌شدت تضعیف نموده است. افت شدید صنعتی اتحادیه اروپا نسبت به دیگر قدرت‌های جهانی، جایگاه راهبردی آن را دگرگون ساخته و اروپا را وادار به بازنگری در دیپلماسی مبتنی بر ارزش‌ها و حرکت به سوی منفعت‌طلبی کرده است.

تلاش برای دستیابی به خودمختاری راهبردی، به‌طرزی متناقض، وابستگی‌های اقتصادی تازه‌ای را ایجاد کرده که توان اتحادیه را در حفظ مواضع اصولی سیاست خارجی محدود می‌کند. نمونه بارز این وابستگی، اتکای گسترده اروپا به آسیا برای تأمین مواد خام حیاتی، به‌ویژه ۹۸ درصد عناصر کمیاب است. این وابستگی، اتحادیه را در برابر فشارهای اقتصادی نظام‌مند آسیب‌پذیر ساخته و اقتدار هنجاری سنتی آن را تضعیف کرده است. محدودیت‌های اخیر چین در صادرات این مواد، اختلالات جدی در صنایع اروپایی، به‌ویژه صنعت خودروسازی، ایجاد کرده و ده‌ها خط مونتاژ را به تعطیلی موقت کشانده است. راهبرد جدید امنیت اقتصادی اتحادیه اروپا، کاهش وابستگی‌های راهبردی و تقویت تاب‌آوری را آشکارا بر ترویج ارزش‌های دموکراتیک مقدم می‌دارد و این رویکرد، فاصله‌ای معنادار با تأکید سنتی اتحادیه بر قدرت هنجاری دارد.

تمرکز این راهبرد بر "مدیریت و کاهش ریسک" به جای "جدایی کامل" از چین، بازتابی از محدودیت‌های عمیق سیاسی و اقتصادی است که توان اتحادیه را برای اجرای سیاست خارجی محدود ساخته است. سرمایه‌گذاری‌های گسترده شرکت‌های اروپایی در چین، جبهه‌های داخلی قدرتمندی ایجاد کرده که فعالانه در برابر سیاست‌هایی که ممکن است روابط اقتصادی را به خطر اندازد، مقاومت می‌کنند. دگرگونی سیاست تجاری اتحادیه اروپا به ابزاری برای رقابت ژئوپولیتیکی، نماد این تغییر راهبردی است. اگرچه توافق‌نامه‌های تجاری بین‌المللی همچنان شامل بندهای مرتبط با استانداردهای ارزش انسانی (نیروی کار) هستند، اما این مؤلفه‌ها هرچه بیشتر به عنوان اولویت‌های ثانویه در مقایسه با اهداف اقتصادی و راهبردی تلقی می‌شوند.

مفهوم اتحادیه اروپا به‌عنوان متوازن‌کننده قدرت جهانی که قادر است رفتار بین‌المللی را از طریق اشاعه ارزش‌های انسانی صنعت و اقتصاد

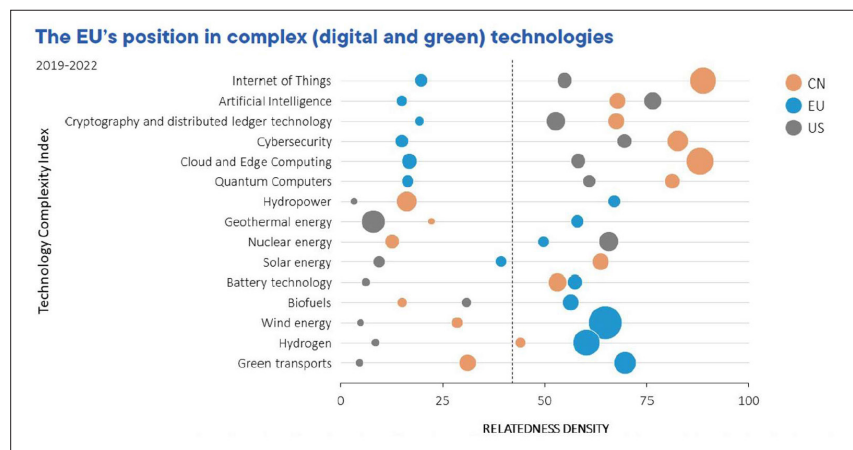
شکل دهد، تقریباً رنگ باخته است. در جهانی که شاهد صعود اقتدارگرایی و افول قانون‌مندی بین‌المللی توسط خود اروپا و آمریکا هستیم، این مفهوم به‌شدت تحت فشار قرار گرفته است. رویکرد سنتی اتحادیه در بالانس قدرت جهانی، برای مقابله با چالش‌های نوظهور ناشی از قدرت‌های اقتدارگرا ناکافی بوده و مقامات اروپایی امروز اذعان دارند که در جهانی مبتنی بر "داد و ستد" فعالیت می‌کنند؛ جایی که همه قدرت‌ها، از جمله اروپا، منافع تجاری خود را در اولویت قرار می‌دهند. این رویکرد بازتابی از پذیرش برتری سیاست زورگویی بر دیپلماسی آرمان‌گرایانه است. برخی معتقدند این رویکرد همواره در پس نقاب ارزش‌مداری اروپا نهفته بوده و اکنون آشکار شده است. آنچه مسلم است، نظمی که غرب در چند دهه اخیر ترویج داد، هرچند در راستای منافع خود بود، بر حقوق بین‌الملل نیز تأکید داشت. با ظهور رقبای اقتصادی چون چین و افول نسبی اقتصاد اروپا، دیگر این قواعد برای اروپایی‌ها حداکثر منافع را به‌همراه نمی‌آورد و بنابراین، تمایل به هزینه‌کرد برای اجرای آن‌ها کاهش یافته است.

رویکرد نوین اتحادیه اروپا در عرصه روابط بین‌الملل، تأکید فزاینده‌ای بر منافع متقابل به جای ارزش‌های مشترک بین‌المللی دارد؛ تغییری که به‌ویژه در تعاملات این اتحادیه با کشورهای جنوب جهانی به‌وضوح قابل مشاهده است. اتحادیه اروپا به دلیل فاصله گرفتن از اصول چندجانبه‌گرایی و اتخاذ سیاست‌های حمایت‌گرایانه و مداخله‌جویانه، با انتقادات گسترده‌ای مواجه شده است. کشورهای در حال توسعه، اتحادیه اروپا را به ترجیح دادن خودمختاری راهبردی بر رویکردهای مشارکتی متهم می‌کنند؛ امری که به تضعیف اعتبار همکاری‌های چندجانبه انجامیده است. در سیاست خارجی اتحادیه اروپا، گزینش ابزاری و اعمال استانداردهای متفاوت براساس ملاحظات راهبردی، به‌وضوح مشاهده می‌شود. این رویکرد، جهان‌شمولی قوانین بین‌الملل را (چه در حوزه تجارت و چه در عرصه سیاسی و نظامی) با چالش مواجه ساخته است. همچنین، تغییر سریع تمرکز اروپاییان از روسیه به منابع انرژی در خاورمیانه و آفریقا نشان‌دهنده آن است که امنیت انرژی، مهم‌ترین اولویت اروپا محسوب می‌شود و سایر امور در رتبه‌های بعدی قرار دارند. در این راستا، اتحادیه اروپا تمایل شدیدی به تسلط سیاسی (حداقل در سطح نفوذ سیاست‌گذاری) بر ذخایر

ای متمایز از سایر قدرت‌های بزرگ معرفی کند؛ واقعیتی که نه تنها بر اعتبار بین‌المللی اتحادیه تأثیرگذار است، بلکه آینده نظم بین‌المللی را نیز دستخوش تغییرات جدی می‌سازد.

● چالش‌های ساختاری درون اتحادیه؛ امنیت، جمعیت و انرژی در تلاقی بحران‌ها

اروپا در سال‌های اخیر با مجموعه‌ای از چالش‌های پیچیده و درهم‌تنیده روبه‌رو شده است که ابعاد امنیتی، اقتصادی، جمعیتی و انرژی را دربر می‌گیرد و آینده موقعیت راهبردی و کیفیت زندگی در این قاره را به‌طور جدی تحت تأثیر قرار داده است. با کاهش حمایت نظامی آمریکا و بی‌میلی واشنگتن به سرمایه‌گذاری بیشتر در ناتو، اتحادیه اروپا به ویژه فرانسه و بریتانیا در سال ۲۰۲۵ برای نخستین بار به هماهنگی رسمی در بازدارندگی هسته‌ای متعهد شدند. این توافق، همگرایی بی‌سابقه‌ای میان دو قدرت هسته‌ای اروپا ایجاد کرد و عبور از تنش‌های برگزیت را به نمایش گذاشت. همکاری هسته‌ای جدید، آمادگی برای واکنش مشترک و توسعه ساختارهای فرماندهی و پژوهش نظامی را تقویت می‌کند و هم‌زمان، افزایش فشارهای آمریکا برای بالا بردن بودجه دفاعی ناتو به پنج درصد تولید ناخالص داخلی، تردیدهای عمیق‌تری نسبت به تعهدات امنیتی آمریکا در اروپا ایجاد کرده است. رهبران اروپایی اکنون سیاست‌هایی برای افزایش استقلال دفاعی و کاهش اتکا به آمریکا تدوین می‌کنند. تولید صنعتی اروپا روندی نزولی یافته و کشورهای کلیدی مانند آلمان، ایتالیا و فرانسه بین سال‌های ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۴ با کاهش ۵.۵، ۳.۳ و ۲.۳ درصدی روبه‌رو شده‌اند. رهبران فناوری هشدار داده‌اند که تداوم این روند، رقابت‌پذیری و سبک زندگی اروپایی را تهدید می‌کند؛ زیرا سهم اتحادیه اروپا از درآمد جهانی فناوری از ۲۲ درصد در ۲۰۱۳ به ۱۸ درصد در ۲۰۲۳ کاهش یافته است. نیاز شدید صنعت اروپا به انرژی ارزان و بحران‌های اخیر موجب از دست رفتن ۸۵۰ هزار شغل از ۲۰۱۹ تاکنون شده و رشد بهره‌وری کارگران اروپایی سالانه تنها نیم درصد بوده است، در حالی که این رقم در آمریکا ۱.۶ درصد است. این شکاف بهره‌وری، سطح زندگی و رقابت‌پذیری اروپا را کاهش داده و رشد اقتصادی منطقه یورو برای سال‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ به ترتیب ۱.۳ و ۱.۸ درصد پیش‌بینی شده که پایین‌تر از میانگین تاریخی و اقتصادهای رقیب است.



موقعیت نسبی اروپا (نسبت به آمریکا و چین) در فن‌آوری‌های مدرن - منبع: اتحادیه اروپا

غرب آسیا بدون لحاظ منافع اروپایی، به نوعی تهدید تلقی شود و همکاری بین‌المللی به جای رویکرد مشارکتی، به رقابت جویی بدل گردد. در چنین شرایطی، تعهد به چندجانبه‌گرایی و حقوق بین‌الملل در سیاست خارجی اتحادیه اروپا، گزینشی و راهبردی شده است؛ به این معنا که اتحادیه تنها در مواقعی که منافعش اقتضا کند، به حقوق بین‌الملل استناد می‌کند و در تعارض با اولویت‌های اقتصادی، تعهدات حقوقی را دور می‌زند. همچنین، رژیم‌های تحریمی اتحادیه غالباً خارج از چارچوب حقوق بین‌الملل و به صورت یک جانبه اعمال می‌شوند.

تعامل اتحادیه اروپا با سازمان‌های منطقه‌ای در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین نیز از همکاری مشارکتی به رقابت برای مقابله با نفوذ چین تغییر یافته است. این رویکرد جدید، فضای همکاری واقعی چندجانبه برای مواجهه با چالش‌های جهانی مانند تغییرات اقلیمی، کاهش فقر و حکمرانی اصولی را محدود ساخته است. تمرکز بر مقابله با قدرت‌های رقیب اقتصادی به جای ساخت راه‌حل‌های مشترک، اتحادیه اروپا را به رقیبی صرف برای کسب نفوذ تجاری بدل کرده و نقش آن را به عنوان شریکی متعهد به ارزش‌های مشترک بین‌الملل و توسعه متقابل، به شدت تضعیف نموده است. در نتیجه، قدرت نرم اتحادیه و احترام جهانی به آن به عنوان یک الگوی هنجاری، کاهش یافته است. این تحول عمیق در رویکرد اقتصادی و سیاست خارجی اتحادیه اروپا، پرسش‌های اساسی درباره آینده هویت و نقش این اتحادیه در نظم بین‌المللی مطرح می‌کند. آنچه اکنون آشکار است، اینکه اتحادیه اروپا دیگر نمی‌تواند خود را به عنوان وزنه

انرژی خاورمیانه و آفریقا از خود نشان می‌دهد. این رویکرد نه تنها بیانگر نگرش تصاحب‌گرایانه نسبت به منابع این مناطق است، بلکه دسترسی به انرژی ارزان عاملی کلیدی برای رقابت صنعت اروپاییان با چین و آمریکا است زیرا انرژی حوزه واگرایی منافع اروپا و ایالات متحده است.

● ملی‌گرایی اقتصادی اتحادیه اروپا

تحولات اخیر در سیاست‌های اقتصادی و امنیتی اتحادیه اروپا، نشانه‌ای آشکار از چرخش عمیق این اتحادیه به سوی ملی‌گرایی اقتصادی است؛ چرخشی که روابط اقتصادی باز و مبتنی بر ارزش‌ها را به‌طور بنیادین محدود ساخته است. سازوکارهای غربالگری سرمایه‌گذاری و تدابیر امنیت اقتصادی، بیانگر اولویت یافتن حمایت از صنایع راهبردی و رقابت‌پذیری اقتصادی نسبت به ملاحظات ارزشی در سیاست خارجی اتحادیه هستند. در عرصه سیاست خارجی، رویکرد اتحادیه اروپا به تحولات غرب آسیا نمونه‌ای روشن از این گذار سریع از سیاست مبتنی بر ارزش‌ها به سیاست مبتنی بر منافع است. سیاست‌های جدید اتحادیه، منافع اقتصادی را بر هر اصل دیگری مقدم می‌دارد و این اولویت‌بندی، تناقضی آشکار با ادعاهای دیرینه اروپا در زمینه ترویج عادلانه ثروت و دسترسی به منابع طبیعی بین‌کشورهایی در حال توسعه ایجاد کرده است. روابط اتحادیه با کشورهای جنوبی خلیج فارس نیز کاملاً معامله‌محور و مبتنی بر منافع اقتصادی شده است؛ به گونه‌ای که اروپا دیگر حاضر نیست حتی در ظاهر، منافع اقتصادی خود را برای اصول قوانین بین‌الملل فدا کند. این تغییر نگرش، موجب شده رشد و توسعه منطقه

اروپا در آستانه یک تحول جمعیتی بی سابقه قرار دارد. نسبت جمعیت بالای ۶۵ سال در ۲۶ کشور اتحادیه اروپا در سال ۲۰۲۴ افزایش یافته و میانگین سنی به ۴۴.۷ سال رسیده است. نسبت وابستگی سالمندان به ۳۳.۹ درصد رسیده و پیش بینی می شود تا سال ۲۱۰۰ به ۶۰ درصد برسد؛ به این معنا که برای هر بازنشسته کمتر از دو نفر شاغل وجود خواهد داشت. سهم جمعیت بالای ۸۰ سال نیز تا سال ۲۱۰۰ سه برابر می شود. این تحولات فشار فزاینده ای بر نظام های بازنشستگی و بهداشت وارد می کند و نیازمند سرمایه گذاری گسترده در حوزه سلامت است، در حالی که جمعیت شاغل رو به کاهش است. کشورهای شرق و جنوب اروپا با سرعت بیشتری با پیری جمعیت و کاهش نیروی کار مواجه اند و این امر انسجام و رقابت پذیری اقتصادی اتحادیه را تهدید می کند. درگیری روسیه و اوکراین نه تنها بحران حمایت نظامی، بلکه نخستین بحران واقعی انرژی را برای اروپا رقم زد و ساختار انرژی این قاره را متحول ساخت. پیش از جنگ، اتحادیه اروپا به شدت به روسیه وابسته بود و ۴۰ درصد گاز و تقریباً یک سوم نفت خود را از این کشور تأمین می کرد. پس از بحران، هزینه انرژی اروپا به طور قابل توجهی بالاتر از سایر مناطق جهان باقی ماند. در سال ۲۰۲۴، متوسط قیمت برق عمده فروشی در اروپا ۷۹.۶ یورو به ازای هر مگاوات ساعت بود، در حالی که این رقم در آمریکا ۵۵.۴ و در آسیا ۶۰ یورو بود. شکاف قیمت گاز نیز چشمگیر است و از ۵.۹ یورو در آمریکا تا ۳۱.۷ یورو در اروپا متغیر است. افزایش سهم انرژی های تجدیدپذیر می تواند هزینه برق را در اروپا کاهش داده و استقلال انرژی را تقویت کند، اما آنچه اروپا در سالهای اخیر تجربه کرد آن بود که مسیر گذار به انرژی های تجدیدپذیر با چالش های زیرساختی و مالی جدی روبه روست. همچنین سهم بالاتر انرژی های تجدیدپذیر به نوسان تولید و افزایش قیمت عمده فروشی منجر می شود. سرمایه گذاری اروپا در انرژی های تجدیدپذیر در مراکش و مصر، با وجود ادعای منافع مشترک، عملاً روابط نواستعماری را تقویت کرده و منابع را به سود غرب استخراج می کند، بدون ارزش افزوده واقعی برای اقتصادهای جنوب جهانی. پروژه هایی مانند کریدور هیدروژن جنوب با اعتراضات گسترده مواجه شده اند و به تشدید نابرابری جهانی و تقویت دینامیک های استخراج گراییانه به سود اروپا و زیان جوامع محلی متهم هستند. راهبردهای هیدروژنی اروپا در شمال

آفریقا نیز ادامه الگوهای تاریخی استعمار به شمار می رود و اکنون استعمار سنتی منابع آفریقا جای خود را به استعمار فناوری داده است که توسعه اقتصادی این قاره را محدود می کند. پروژه های هیدروژن در تونس عمدتاً به نفع سرمایه گذاران خارجی است و سهم محلی اندکی دارد. پس می توان گفت که در مجموع اروپا با چالش هایی چندوجهی در حوزه های امنیتی، اقتصادی، جمعیتی و انرژی روبه روست که نیازمند بازنگری های اساسی در سیاست گذاری و رویکردهای راهبردی برای حفظ موقعیت و کیفیت زندگی در این قاره است. به طور کلی، رفتار شرکت های اروپایی در پروژه های زیرساختی خاورمیانه بیشتر مبتنی بر منافع اقتصادی کوتاه مدت است و کمتر جنبه حمایت از توسعه پایدارینیا دین را دارد. این رویکردها ممکن است منافع بلندمدت کشورهای منطقه را با مخاطره مواجه سازد. تجربه پروژه های عمده در کشورهای خلیج فارس نشان می دهد که هزینه های انجام شده غالباً بسیار بیش از نتایج به دست آمده بوده است. هرچند سرمایه گذاری خارجی تا حدی ضروری به نظر می رسد، اما به تنهایی برای پیشرفت صنعتی کافی نبوده و منافع آن عمدتاً نصیب شرکت های خارجی می گردد. خروج منابع مالی از مسیر قراردادهای افزایش بدهی خارجی و نقش گسترده مشاوران بیرونی، در شرایط فقدان ظرفیت داخلی، نتایج مورد انتظار این روند است. کاربرد تعابیری مانند «گاو شیرده» نیز از نگاه سودجویانه نسبت به کشورهای منطقه حکایت دارد. علاوه بر این، وابستگی به پیمانکاران و منابع خارجی موجب نشست اقتصادی می شود و بخش مهمی از سرمایه گذاری ها را از چرخه اقتصادی ملی خارج می کند.

● اقتصادمحوری و ژئوپولیتیک؛

بازتعریف نقش اروپا

در سال های اخیر، اتحادیه اروپا با تحولات بنیادینی در سیاست خارجی خود مواجه شده است که ریشه در فشارهای اقتصادی، رقابت های ژئوپولیتیک و محدودیت های نهادی دارد. این عوامل موجب شده اند که اتحادیه اروپا به تدریج از سیاست خارجی مبتنی بر ارزش های بین الملل فاصله بگیرد و رویکردی اقتصادمحور و مبتنی بر داد و ستد را در پیش گیرد که در آن منافع راهبردی بر اصول جهان شمول اولویت یافته اند. چنین چرخشی، بازتاب بحران های متنوع

داخلی اتحادیه است که اعتبار آن را به عنوان بازیگری ارزش محور تضعیف کرده و فشارهای سیاسی داخلی را برای محدودسازی سیاست خارجی مبتنی بر ارزش ها افزایش داده است. وابستگی های اقتصادی و فشارهای رقابتی، اجرای سیاست های ارزشی را پرهزینه و ناپایدار ساخته و محیط بین المللی دگرگون شده، اثربخشی قدرت هنجاری اروپا را کاهش داده است. این تحولات نه تنها حوزه های سیاستی خاص، بلکه ماهیت بنیادین پروژه اروپای منسجم را نیز در سیاست خارجی تحت تأثیر قرار داده و نقش اتحادیه را به عنوان یک قدرت متعادل کننده جهانی تضعیف کرده است؛ به گونه ای که اروپا اکنون بیش از پیش به قدرتی بزرگ در پی منافع راهبردی بدل شده و بخش زیادی از تمایز و جذابیت بین المللی خود را از دست داده است. این تحولات بازتابی از ضرورت انطباق با نظم نوین جهانی است؛ چرا که در فضای رقابتی کنونی، الگوهای همکاری جمعی برای بسیاری از بازیگران عمده، ناکارآمد و شکننده شده اند. چالش اساسی اتحادیه اروپا اکنون، حفظ وفاداری به اصول دیرینه در کنار سازگاری با واقعیت های متحول ژئوپولیتیک است. این کشمکش میان ارزش ها و منافع، با توجه به پیشینه هنجاری اروپا، اهمیت مضاعفی یافته است. توانایی اتحادیه در ایجاد توازن میان آرمان های اصولی و الزامات راهبردی، نه تنها جایگاه آینده آن را در عرصه بین الملل رقم خواهد زد، بلکه افق رویکردهای ارزشی در حکمرانی جهانی را نیز ترسیم می کند. افزایش مطالبات اتحادیه از کشورهای ضعیف تر، نشانه ای از دگرگونی های عمیق تر در نظام بین الملل است که پیوند میان ارزش ها و منافع اقتصادی اروپا را زیر سؤال می برد. با تداوم این روند، جامعه جهانی ناگزیر به بازاندیشی در شیوه های ارتقای حکمرانی نهادهای بین المللی خواهد بود؛ رویکردی که ضمن توجه به واقعیت قدرت، بر اصول جهان شمول نیز استوار بماند. آینده صلح جهانی وابسته به موفقیت در برقراری توازن میان مؤلفه های متعارض در جهانی پیچیده است و سرنوشت اروپا نیز بیش از پیش به توان بازتعریف نقش و بازیابی قدرت رقابتی آن با رعایت احترام متقابل گره خورده است. البته این نقد به سو استفاده احتمالی اروپا از منابع کشورهای دیگر به معنای چشم پوشی از رفتار چین و آمریکا در عرصه تجارت و پابندی به قواعد بین المللی نیست.

● بی‌ثباتی جهانی؛

مانعی برای منافع بشریت و توسعه پایدار

در سطح کلان، وضعیت کنونی جهان با خلای خطرناک در همگرایی حکمرانی مواجه است، چرا که هیچ نظام جامعی برای جایگزینی نظم رو به تزلزل موجود شکل نگرفته است. این شرایط چندین پیامد اساسی دارد. نخست، نظام بین‌الملل به سمت تقسیم به نظم‌های منطقه‌ای رقیب و ترتیبات دوجانبه پیش می‌رود که ظرفیت همکاری جهانی را به طور چشمگیری کاهش می‌دهد و کشورها را به اقدامات یک‌جانبه و سیاست‌های حمایت‌گرایانه سوق می‌دهد. دوم، برخلاف گذارهای تاریخی میان نظم‌های بین‌المللی، هیچ هژمون نوظهوری با چشم‌انداز جایگزین جامع وجود ندارد و جهان چندقطبی کنونی فاقد معماری نهادی لازم برای حکمرانی مؤثر جهانی است. سوم، در غیاب قواعد مشترک، کشورها به اقدامات یک‌جانبه و اجرای گزینشی حقوق بین‌الملل بازمی‌گردند که این امر به افزایش بی‌ثباتی و تشدید خطر درگیری منجر می‌شود. بررسی‌های مرکز ویلسون نشان می‌دهد که نظم چندجانبه مورد علاقه اروپا به شدت

تضعیف شده و هنوز چشم‌انداز روشنی برای تدوین جایگزینی کارآمد برای آن وجود ندارد. در این میان، حتی کشورهای سنتی حامی چندجانبه‌گرایی همچون آلمان و فرانسه نیز، دیگر تلاشی جدی برای حفظ و پاسداشت اصول جهانی از خود نشان نمی‌دهند. نمونه بارز این روند را می‌توان در اظهارات اخیر صدر اعظم آلمان درباره ایران مشاهده کرد؛ اظهاراتی که نشان‌دهنده افول همان ارزش‌هایی است که اروپا سال‌ها مدعی آن بود و اکنون به وضوح از آنها فاصله گرفته است.

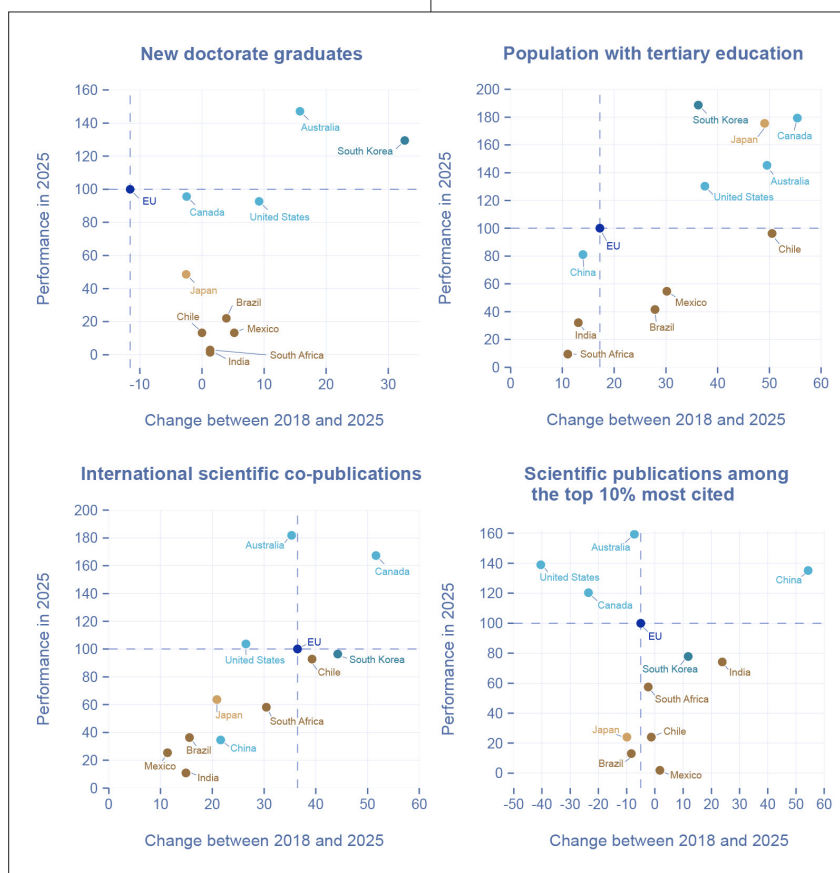
در نتیجه این تحولات، نبود یک نظم جهانی معتبر و فراگیر، نه تنها زمینه همکاری جمعی را تضعیف کرده، بلکه خطر بی‌ثباتی و افزایش تنش‌های بین‌المللی را نیز به همراه آورده است. جامعه جهانی اکنون با دوره‌ای طولانی از عدم قطعیت روبه‌روست؛ دوره‌ای که در آن منافع ملی کشورها بیش از هر زمان دیگری بر ضرورت همکاری جهانی سایه افکنده است. در این میان، روابط اقتصادی و تجاری با چین نیز به عنوان عاملی تأثیرگذار، در عصر فعلی نقش مهمی در شکل‌دهی به این تحولات ایفا می‌کند. در نهایت،

ناکامی و عدول اروپا از اصول حقوق بین‌الملل، نه برای این قاره و نه برای جامعه جهانی دستاوردی مثبت به همراه نخواهد داشت. با توجه به گستره جغرافیایی، پیشینه تاریخی و جایگاه راهبردی گذشته اروپا، در این فضای پرچالش و متغیر امروزی، سرنوشت حکمرانی جهانی و نقش اروپا بیش از هر زمان دیگری به توان این قاره در احیای قدرت رقابتی مبتنی بر احترام به قواعد بین‌المللی وابسته است. از این رو، رویکرد مثبت و آینده‌نگر اروپا در این مسیر می‌تواند نه تنها به سود جامعه جهانی باشد، بلکه افق نظم بین‌المللی و روند تحولات آینده را نیز امیدوارانه‌تر ترسیم کند.

● چشم‌انداز تحقق خودمختاری راهبردی اروپا؛ امکان یا آرمان؟

نظام بین‌المللی مبتنی بر قواعد که از سال ۱۹۴۵ بر روابط جهانی حاکم بوده، اکنون با سرعتی فزاینده و غیرمنتظره توسط بنیانگذاران خود در حال تضعیف است. آنچه این روند را به ویژه نگران‌کننده می‌سازد، فقدان هرگونه نظام جایگزین منسجم است؛ نه از سوی قدرت‌های سنتی غربی و نه از جانب رقبای نوظهور شرقی. گزارش ریسک‌های جهانی مجمع جهانی اقتصاد در سال ۲۰۲۵ نشان می‌دهد که ۵۲ درصد از کارشناسان، چشم‌اندازی نامطمئن برای جهان پیش‌بینی می‌کنند و ۳۱ درصد دیگر انتظار آشفتگی دارند؛ این ارقام نسبت به ارزیابی‌های پیشین، وخامت سریع‌تر بحران را آشکار می‌سازد. اروپا در چنین شرایطی در مسیر گذار به نوعی دولتمداری قرار گرفته که وزن دستیابی به منافع اقتصادی بر احترام به قواعد بین‌المللی می‌چربد و این رویکرد بیش از پیش با اهداف و ملاحظات ژئوپولیتیک و ژئواکونومیک جهان آمیخته شده است. راهبرد امنیت اقتصادی اتحادیه اروپا به صراحت مسیری را ترسیم می‌کند که در آن همه انواع ارتباطات می‌توانند توسط دولت‌های اروپایی برای کسب اهرم و پیشبرد منافع اقتصادی یا ژئوپولیتیک "ابزارسازی" شوند. اروپا در حال وضع و بررسی مجموعه‌ای از قوانین و تدابیر مالی برای تقویت امنیت اقتصادی از منظر دفاعی و همچنین احیای سیاست‌های صنعتی است؛ از جمله سرمایه‌گذاری در ابزارهای دفاع تجاری، غربالگری سرمایه‌گذاری خارجی و سازوکارهای ضد اجبار.

ایجاد صنایع سبز (پاک) اتحادیه اروپا نیز تلاشی برای همسویی اهداف اقلیمی با رقابت‌پذیری صنعتی است و ابزارهایی برای



بررسی وضعیت پایه‌ای و شرایط ساختاری اتحادیه اروپا در مقایسه با رقبای - منبع: اتحادیه اروپا

کاهش هزینه انرژی، تسریع صدور مجوزها و حمایت از شرکت‌های فناور اروپایی فراهم می‌آورد. با این حال، شکاف میان اهداف بلندپروازانه کمیسیون اروپا و رویکردهای پیشنهادی همچنان باقی است و بسیاری از کارشناسان معتقدند که بدون تغییر اساسی در رویکرد فناورانه و ساده‌سازی سیاست‌ها، اروپا قادر به جذب سرمایه‌گذاری کافی یا تأمین انرژی مورد نیاز برای رقابت جهانی نخواهد بود. حتی سرمایه‌گذاری در حوزه دفاعی نیز بعد عمیق تحول اقتصادی و صنعتی یافته است. در این میان همکاری جدید فرانسه و بریتانیا فراتر از هماهنگی صرف هسته‌ای، توسعه مشترک موشک‌های نسل جدید را نیز در بر می‌گیرد و قرار است ۱۳۰۰ شغل تخصصی در بریتانیا ایجاد کند. این توافق، نشان‌دهنده این واقعیت است که امنیت اروپا در عصر بازتوزیع قدرت جهانی، نیازمند اتکای بیشتر به توانمندی‌های داخلی یا تأمین هزینه‌های خرید آن از ایالات متحده است.

● اروپا در جست‌وجوی اروپای نوین

تحلیل‌های اندیشکده‌های معتبر و نشریات دانشگاهی نشان می‌دهد که اتحادیه اروپا به طور فزاینده‌ای در حال سازگاری با دیپلماسی تراکنشی و رویکردهای گزینشی است. چتم هاوس، در گزارش کارشناسی ۲۰۱۹ خود، تأکید می‌کند که نظام چندجانبه پس از ۱۹۴۵ تحت فشار قرار گرفته و ساختارهای موجود دیگر قادر به حمایت مؤثر از همکاری‌های حیاتی نیستند. شورای روابط خارجی اروپا نیز مستند ساخته است که اتحادیه اروپا بیش از گذشته به استفاده دوجانبه از قدرت و تمرکز بر چارچوب‌های موردی روی آورده تا اثربخشی همکاری جهانی را حفظ کند؛ این امر بازتابی از تغییر آشکار از چندجانبه‌گرایی فراگیر به سمت تعامل تراکنشی و گزینشی است.

اروپا اکنون در مقطعی قرار دارد که می‌تواند سرنوشت استقلال اقتصادی و موقعیت راهبردی این قاره را در نظم چندقطبی جهانی امیدوار کننده تر تعیین کند. همان‌گونه که دراگی، نخست‌وزیر پیشین ایتالیا، اشاره کرده است، این لحظه تاریخی می‌تواند نقطه عطفی برای آینده قاره باشد. بحران‌های مالی، صنعتی، جمعیتی و انرژی به شکلی درهم تنیده‌اند که چالش‌هایی بی‌سابقه و پیچیده برای اروپا پدید آورده‌اند؛ چالش‌هایی که نه تنها ساختار اقتصادی، بلکه

بنیان‌های نهادی، اجتماعی و هویتی اروپا را نیز زیر سؤال برده‌اند.

افزون بر این، تحلیل‌های موجود هشدار می‌دهند که تمرکز صرف بر راه‌حل‌های داخلی، خطر بازتولید روابط استعماری با کشورهای ضعیف‌تر را در قالبی مدرن به همراه دارد؛ رویکردی که نه تنها مشکلات ساختاری اروپا را حل نمی‌کند، بلکه به تداوم آن‌ها می‌انجامد. حتی اگر کاربرد واژه استعمار برای سیاست‌های جدید اروپا اغراق‌آمیز به نظر برسد، اما مطالبات فزاینده و نامتوازن اروپاییان در قراردادها و مناسبات بین‌المللی به وضوح مشهود است. از سوی دیگر، اروپا ناگزیر است شکاف بدهی خود را پر کند،

در حالی که تحولات جهانی نه تنها به سود این قاره نیست، بلکه نقش آن به عنوان قطب سوم متعادل‌کننده جهان نیز تضعیف شده است. شواهد متعدد حاکی از آن است که بحران‌های اروپا ماهیتی ساختاری دارند و عبور از آن‌ها مستلزم دگرگونی‌های عمیق در چارچوب‌های نهادی و مفاهیم سنتی حاکمیت و قراردادهای اجتماعی است. پاسخ اتحادیه اروپا به این چالش‌ها در بازتعریف اساسی اولویت‌ها و منابع نهفته است. تمرکز بر برنامه‌های سبز صنعتی، با هدف افزایش رقابت‌پذیری صنایع سبز و تسریع گذار به بی‌طرفی کربنی، محور اصلی این پاسخ است. توافق صنعتی پاک با بودجه ۱۰۰ میلیارد یورویی، بزرگ‌ترین تلاش اتحادیه برای ترکیب کاهش کربن با رقابت صنعتی محسوب می‌شود. با این حال، اروپا همچنان بر طبل همگرایی جهانی برای حفاظت از محیط زیست می‌کوبد، در حالی که خود فاقد منابع مالی کافی و پایگاه صنعتی مستقل است و عمدتاً به چین وابسته مانده است. پایگاه صنعتی اتحادیه اروپا به طور مداوم در برابر رقبا عقب‌نشینی کرده و سهم آن از بازار جهانی صادرات کالاهای غیرانرژی کاهش یافته، در حالی که سهم چین به طور پیوسته افزایش یافته است. این روند ناشی از تغییرات ساختاری اقتصادی و ضعف رقابتی در بخش‌های کلیدی است. با وجود ابتکارات جدید، اتحادیه اروپا تا سال ۲۰۳۰ سالانه به حدود ۳۳۰ میلیارد یورو سرمایه‌گذاری نیاز دارد تا گذار به انتشار خالص صفر را تأمین مالی کند. اروپا قصد دارد دست‌کم ۱ تریلیون یورو سرمایه‌گذاری "پایدار" طی دهه آینده جذب کند، اما تأمین مالی کافی همچنان چالش اصلی باقی مانده است. در نتیجه، گذار به انتشار کربن صفر برای اروپا به دلایل عمدتاً

اقتصادی غیرممکن به نظر می‌رسد. همچنین، "بسته آمادگی ۲۰۳۰" با هدف حمایت از صنعت دفاعی اروپا، تعمیق بازار واحد دفاعی و تسهیل افزایش هزینه‌های دفاعی طراحی شده است. در مجموع اروپا ناگزیر به اصلاحات ساختاری عمیق، بازنگری در اولویت‌ها و منابع و یافتن راهکارهای نوین برای حفظ استقلال و رقابت‌پذیری صنایع خود در رقابت بی‌رحم جهانی است.

● تعاملات معاملاتی؛

پیامدهای جهانی بر اقتصاد و صنعت

مطالعات منتشرشده در نشریه Leiden Journal of International Law وابسته به انتشارات دانشگاه کمبریج نشان می‌دهد که مفهوم نظم بین‌المللی مبتنی بر قواعد، بیش از پیش جنبه‌ای انتزاعی یافته و در عمل تابع اراده قدرت‌های مسلط، به‌ویژه ایالات متحده و متحدانش، شده است. این قدرت‌ها به جای پایبندی به حقوق بین‌الملل فراگیر، به سمت استفاده گزینشی از قواعد حرکت کرده‌اند و این رویکرد، به‌ویژه در میان کشورهای اروپایی، با تمایل فزاینده به تعاملات معاملاتی و ترجیح منافع موردی بر اصول حقوقی، گسترش یافته است.

این تغییر جهت، پیامدهای قابل توجهی برای ثبات تجارت جهانی به همراه داشته است. تضعیف اعتماد به چارچوب‌های چندجانبه تثبیت شده، به طور اجتناب‌ناپذیر منجر به افزایش پیش‌بینی‌ناپذیری در محیط تجاری شده و اقدامات حمایت‌گرایانه و تعرفه‌های تلافی‌جویانه را تشویق می‌کند؛ روندی که زنجیره‌های تأمین جهانی را مختل ساخته و اعتماد سرمایه‌گذاران و شرکای تجاری را، به‌ویژه در افق بلندمدت، تضعیف می‌کند. این فضای جدید بیش از همه به زیان کشورهایی است که از قدرت اقتصادی کمتری برخوردارند و منافع آن‌ها در مذاکرات دوجانبه غالباً نادیده گرفته می‌شود. از منظر رشد صنعتی، عدم قطعیت ناشی از تصمیم‌گیری‌های موردی و منافع‌محور، انگیزه سرمایه‌گذاری و نوآوری بلندمدت را کاهش می‌دهد؛ زیرا شرکت‌ها در شرایط تجاری غیرقابل پیش‌بینی، تمایلی به تخصیص منابع ندارند. افزون بر این، ریسک تغییر ناگهانی سیاست‌ها یا اعمال تحریم‌ها می‌تواند جریان فناوری و مواد اولیه ضروری را مختل کند و توسعه صنعتی و نوسازی اقتصادی را با مانع روبرو سازد. در حوزه مالی، فاصله گرفتن از همکاری‌های

اتحادیه اروپا ریسکهای چندلایه و پیچیده‌ای برای صنعت در سطوح جهانی، منطقه اروپا و کشورهای در حال توسعه دارای پیوند با اروپا به همراه دارد از جمله:

۱. ریسک جهانی: بازتعریف قواعد و افزایش

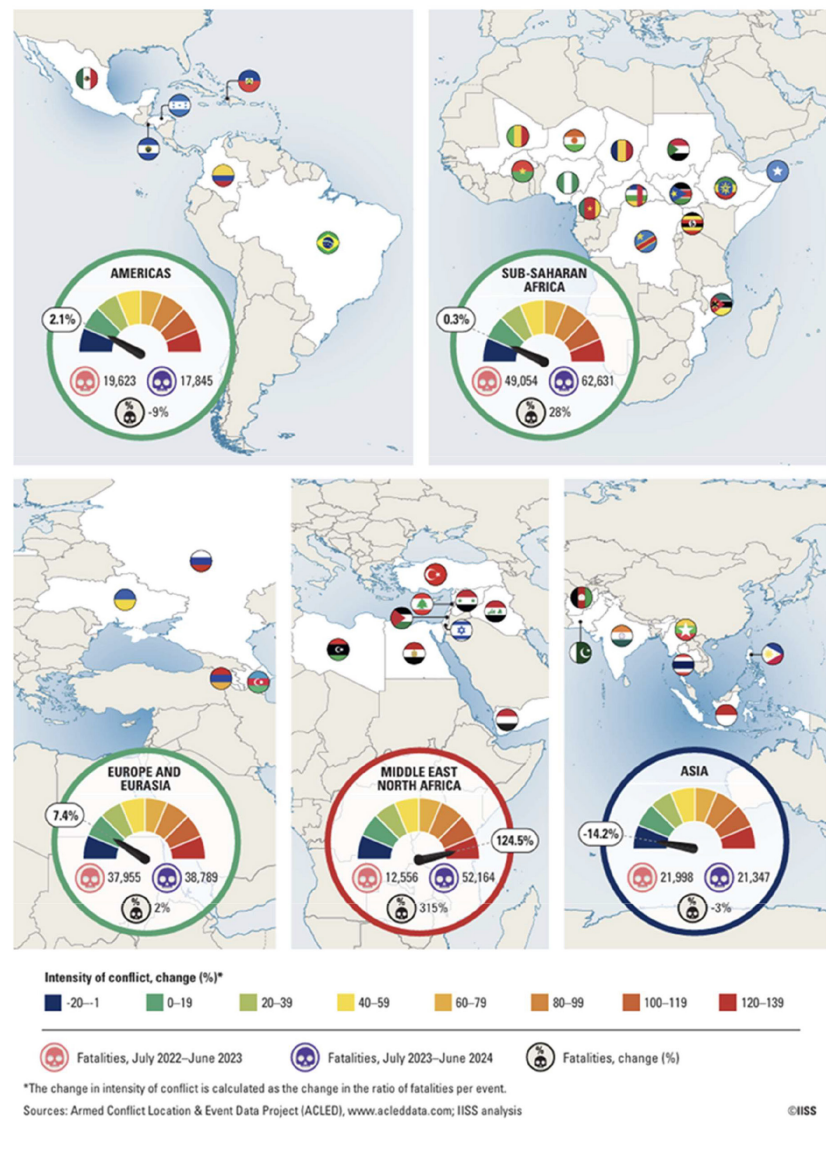
بی‌ثباتی صنعتی: سیاست معاملاتی و گزینشی اروپا، با فاصله گرفتن از همکاری‌های چندجانبه و چارچوب‌های حقوقی تثبیت شده، موجب تضعیف اعتماد به نظام تجارت جهانی و افزایش بی‌ثباتی در زنجیره‌های تأمین می‌گردد. این رویکرد، زمینه‌ساز تشدید اقدامات حمایت‌گرایانه، اعمال تعرفه‌های تلافی‌جویانه و افزایش ریسک‌های ژئوپولیتیک در عرصه صنعت بین‌الملل است. در چنین فضایی، سرمایه‌گذاران و شرکت‌های چندملیتی با افق‌های نامطمئن و تغییرپذیر مواجه می‌شوند و تمایل به سرمایه‌گذاری بلندمدت و نوآوری کاهش می‌یابد. همچنین، قطب‌بندی صنعتی و شکل‌گیری بلوک‌های تجاری جدید، بهره‌وری جهانی را کاهش داده و روند انتقال فناوری و استانداردهای صنعتی را کند می‌کند.

۲. ریسک منطقه‌ای: افول رقابت‌پذیری در

اروپا: در سطح منطقه‌ای، سیاست معاملاتی جدید اتحادیه اروپا، اگرچه در کوتاه‌مدت می‌تواند برخی صنایع داخلی را در برابر رقابت خارجی محافظت کند، اما در بلندمدت با پیامدهای منفی جدی مواجه است. افزایش هزینه‌های تولید ناشی از محدودیت واردات مواد اولیه و فناوری‌های پیشرفته، همراه با پراکندگی بودجه تحقیق و توسعه و کاهش سرمایه‌گذاری خطرپذیر، موجب تضعیف نوآوری و رقابت‌پذیری صنایع اروپایی می‌شود. بحران‌های ساختاری همچون بدهی بالا، رشد اقتصادی پایین و بهره‌وری ضعیف، در کنار سیاست‌های معاملاتی، فشار مضاعفی بر صنعت اروپا وارد می‌کند و خطر افول پایگاه صنعتی این قاره را افزایش می‌دهد. از سوی دیگر، وابستگی فزاینده به بازارهای خارجی و شوک‌های ژئوپولیتیک، آسیب‌پذیری صنایع استراتژیک اروپا را حتی می‌تواند تشدید کند.

۳. ریسک فرمانطقه‌ای: چالش‌هایی نو

برای کشورهای در حال توسعه: کشورهای در حال توسعه که دارای پیوندهای تجاری و صنعتی با اروپا هستند، بیش از پیش در معرض آسیب‌های سیاست معاملاتی جدید



نقشه مناقشات جهانی در سال ۲۰۲۳ و ۲۰۲۴ در جهان (شدت مناقشات و تلفات انسانی) - منبع iiss

راهبردی (IISS) تأکید می‌کند که افزایش منازعات دولتی و تحولات ژئوپلیتیکی، مشروعیت و کارآمدی سازوکارهای تثبیت شده حل منازعه و حقوق بین‌الملل را به شدت تضعیف کرده است. این وضعیت، با افزایش جسارت سیاست خارجی قدرت‌های غیرغربی و ناتوانی غرب در حفظ پاسخ‌های چندجانبه منسجم و قانون‌مند، شتاب بیشتری یافته و آینده اقتصاد و صنعت جهانی را با عدم قطعیت و چالش‌های عمیق‌تری مواجه ساخته است.

• اثرات تعاملات معاملاتی؛

ریسک‌های جهانی برای اقتصاد و صنعت

تحول بنیادین سیاست خارجی و اقتصادی

مبتنی بر قواعد، یکپارچگی نظام مالی بین‌المللی را تهدید می‌کند. زمانی که منافع ملی بر مسئولیت جمعی ارجحیت می‌یابد، انضباط لازم برای ثبات نرخ ارز و هماهنگی سیاست‌های پولی تضعیف می‌شود و این امر نه تنها ریسک سیستمی را افزایش می‌دهد، بلکه اعتبار نهادهای مالی جهانی را نیز خدشه‌دار می‌سازد. در چنین شرایطی، حفظ اعتماد و ثباتی که برای شکوفایی اقتصاد جهانی ضروری است، دشوارتر می‌شود.

اگرچه نظم بین‌المللی مبتنی بر قوانین به طور کامل کنار گذاشته نشده، اما توازن به سمت رویکردی منافع‌محور در بسیاری از عرصه‌های روابط بین‌الملل تغییر یافته است. گزارش بررسی راهبردی ۲۰۲۴ مؤسسه بین‌المللی مطالعات

قرار می‌گیرند. محدودیت‌های تجاری، کاهش تقاضای وارداتی و نوسانات بازار اروپا، رشد صنعتی و اشتغال در این کشورها را تهدید می‌کند. افزون بر این، جایگزینی همکاری‌های مبتنی بر ارزش و انتقال فناوری با مذاکرات صرفاً معاملاتی، موقعیت کشورهای ضعیف‌تر را در تعاملات دوجانبه تضعیف نموده و دسترسی آن‌ها به بازار و فناوری اروپا را محدود می‌سازد. در نتیجه، این کشورها ناگزیر به جستجوی شرکای جایگزین، به‌ویژه چین و سایر قدرت‌های نوظهور، خواهند بود؛ امری که می‌تواند به بازتعریف ساختار صنعتی و تجاری جهان منجر شود.

پس همانطور که گفته شد با توجه به پیشینه و وسعت صنعت اروپا، سیاست معاملاتی جدید اتحادیه اروپا ساختار و چشم‌انداز صنعتی این قاره را به‌طور اساسی دگرگون می‌سازد و پیامدهای مهمی برای ثبات، نوآوری و توسعه صنعتی در سطح جهانی، به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه، به همراه دارد. این رویکرد با افزایش رقابت و قطب‌بندی، همکاری‌های صنعتی و رشد پایدار را با چالش‌های جدی مواجه کرده و آینده صنعت را در بستری از عدم قطعیت و ریسک‌های ژئوپولیتیک قرار می‌دهد. بنابراین، موفقیت یا ناکامی سیاست جدید تهاجمی اروپاییان نه تنها سرنوشت صنعت اروپا، بلکه مسیر تحول صنعت جهانی و توازن قدرت اقتصادی را نیز تعیین خواهد کرد. به همین روال هرگونه اختلال در بخش صنعت قاره اروپا، به‌طور مستقیم و غیرمستقیم، اقتصاد کلان اروپا و جهان را تحت تأثیر قرار داده و افق‌های توسعه و رفاه را بازتعریف می‌کند. صنعت به عنوان موتور رشد اقتصادی،

نقشی کلیدی در اشتغال، تولید ناخالص داخلی، بهره‌وری و ارتقای فناوری دارد. کاهش رقابت‌پذیری یا نوآوری، به سرعت موجب افت رشد اقتصادی، افزایش بیکاری و تضعیف ظرفیت مالی دولت‌ها می‌شود. این روندها بر برنامه‌های راهبردی و توسعه‌ای اروپا و شرکای تجاری آن اثرگذار است، چرا که اقتصاد پویا و صنعت پیشرو پیش شرط تحقق اهدافی چون گذار سبز و تحول دیجیتال است. در سطح جهانی، اختلال در صنعت اروپا می‌تواند زنجیره تأمین را تضعیف کند، رشد اقتصادی جهان را کاهش دهد و رقابت برای منابع و بازارها را تشدید کند؛ وضعیتی که نه تنها اقتصادهای توسعه یافته، بلکه کشورهای در حال توسعه را نیز با چالش‌های جدید مواجه می‌سازد و افق توسعه پایدار را تیره‌تر و شاید پر تنش تر کند. بنابراین، سرنوشت سیاست جدید اتحادیه اروپا، نه فقط آینده صنعت این قاره، بلکه پویایی اقتصاد جهانی و تحقق اهداف راهبردی را تعیین خواهد کرد. در این میان، سیاست‌گذاری هوشمندانه و هماهنگ، شرط لازم برای حفظ پیوستگی میان صنعت، اقتصاد و توسعه پایدار کشورهای دیگر با این قاره است.

● جمع‌بندی

دیدگاهی که زمانی غرب جهان را به دو بخش تقسیم می‌کرد (غرب لیبرال در برابر بقیه جهان) به تدریج در حال از میان رفتن است. این نگاه زمانی رواج داشت که کشورهای غربی از سلطه بلامنازع صنعتی و اقتصادی برخوردار بودند و می‌توانستند بدون چالش جدی، با اهرم‌های اقتصادی و صنعتی، ارزش‌ها و سیاست‌های خود را به دیگر مناطق جهان تحمیل و صادر کنند.



اما امروز آن پایه‌های قدرت تضعیف شده‌اند. قدرت‌های شرقی، به‌ویژه چین، در حال صعود هستند و در حوزه‌هایی چون صنعت و اقتصاد به تدریج جایگزین غرب می‌شوند. به‌طور منطقی، می‌توان انتظار داشت که چالش شرق با غرب، به‌زودی به حوزه سیاست و ارزش‌ها نیز گسترش پیدا کند. با این حال، طنز ماجرا آن جاست که خود غرب نیز اکنون در حال به چالش کشیدن نظم بین‌المللی‌ای است که زمانی برای حفظ برتری‌اش بنا کرده بود (میتزاسپیکتر ۲۰۲۵).

دنیای معاصر در حال گذار از تحولی عمیق است؛ تحولی که با افزایش منازعات تجاری و تغییر محسوس سیاست خارجی به سوی روابطی مبتنی بر معامله‌گری، شناخته می‌شود. این رخدادها پدیده‌هایی منفرد نیستند، بلکه بازتابی از روندهای عمیق‌تر جهانی‌اند و نشان از ورود به عصری تازه هستند. دولت‌ها تمایل کمتری به مشارکت در مذاکرات چندجانبه نشان می‌دهند و مشروعیت نهادهای بین‌المللی بیش از پیش مورد تردید قرار گرفته است. چارچوب‌های همکاری که زمانی بنیان حکمرانی جهانی را شکل می‌دادند، اکنون جای خود را به رقابت‌های قدرت‌محور داده‌اند؛ امری که در غیاب جایگزینی معتبر، احتمال بی‌ثباتی و مخاطرات بی‌سابقه‌ای را به همراه دارد.

یکی از چالش‌های مهم پیش روی اروپا و کلا غرب، افزایش اتهام ریاکاری است. سال‌هاست که قدرت‌های اروپایی و آمریکایی به ناسازگاری میان اصول اعلامی و عملکرد سیاست خارجی‌شان متهم‌اند (از دفاع از دموکراسی تا مداخلات بحث‌برانگیز). در گذشته، غرب می‌توانست این انتقادات را نادیده بگیرد و با توجیه مصالحه میان آرمان‌ها و واقعیت، آن‌ها را پاسخ دهد. اما در جهانی چندقطبی که قدرت اقتصادی-صنعتی در میان بازیگران متنوع‌تر تقسیم شده، هزینه اثبات ریاکاری افزایش یافته است. کشورهایی که پیش‌تر تابع تصمیمات غرب بودند، اکنون آنقدر توان اقتصادی دارند که با غریبه‌ها مخالفت کنند. در نتیجه، غرب دیگر نمی‌تواند این اتهامات را نادیده بگیرد. هم‌زمان، شاهد تغییری نگران‌کننده هستیم؛ سیاست‌گذاران غربی حاضرند برای رقابت با قدرت‌های نوظهور مبانی نظم پس از جنگ جهانی دوم را کنار بگذارند. این رفتارها در دنیای امروز نه تنها جذاب نیستند، بلکه تصویری سودمحور و متزلزل از نظم غربی ارائه می‌دهند. افزون بر این، غرب نتوانسته فراتر از متحدان



آن‌ها، اکنون بیش از هر زمان دیگری به ظرفیت این مجموعه‌ها برای اصلاحات درونی گره خورده است؛ اصلاحاتی که هدفشان ایجاد توازن نوین میان ارزش‌ها و منافع و ایفای نقشی سازنده در مدیریت بحران‌های جهانی است. ناکامی در این مسیر، به استمرار و تشدید رقابت‌های مخرب اقتصادی و صنعتی خواهد انجامید. از این رو، چشم‌انداز آینده اروپا مستقیماً به موفقیت آن در اجرای اصلاحات ساختاری در اتحادیه اروپا و توانایی‌اش برای مواجهه با چالش‌های عمیق اقتصادی و صنعتی وابسته است. این اقدامات تنها در صورتی به نتایج پایدار می‌انجامند که با پرهیز از تکرار الگوهای تاریخی و با پایبندی به موازین حقوق بین‌الملل صورت پذیرند.

بدین ترتیب، این نوشتار با تحلیل خط‌مشی‌های کنونی اروپا در نظم جهانی به پایان می‌رسد، اما پرسش اصلی همچنان باقی است: آیا اروپا خواهد توانست بار دیگر زمینه‌های رشد و شکوفایی اقتصادی و صنعتی خود را بازیابد، یا باید خود را با نقشی کمتر تعیین‌کننده در معادلات جهانی تطبیق دهد؟ آنچه امروز به عنوان یک بحران تلقی می‌شود، می‌تواند فرصتی برای بازاندیشی در اولویت‌ها، تقویت انسجام داخلی و ترسیم افقی روشن‌تر داخل اتحادیه اروپا فراهم آورد. با این حال، تردیدها در خصوص توانایی این قاره برای بازگشت به جایگاه مطلوب، رو به گسترش است. باید توجه داشت که فرصت‌های پیش‌رو برای بسترسازی صلح جهانی و تقویت قانون‌مداری در نظام بین‌المللی، نه همیشگی‌اند و نه فراگیر؛ از این رو، تصمیم‌گیری‌های امروز برای آینده اروپا و جهان سرنوشت‌ساز خواهند بود.

● محدودیت‌ها

نوشتار حاضر بر اساس داده‌ها و نتایج حاصل از مشاهدات و پژوهش‌های معتبر بین‌المللی سال‌های اخیر با نهایت دقت گردآوری و تنظیم شده است. با این وجود، لازم به ذکر است که پیچیدگی‌های موضوع و وجود عوامل متعدد و متغیر می‌تواند بر صحت و جامعیت مطالب تأثیرگذار باشد. از این رو، مطالب ارائه‌شده صرفاً به عنوان نتایج یک مطالعه علمی مطرح شده و نباید به عنوان یک مرجع کامل و قطعی پژوهشی تلقی شوند. استفاده از این نوشتار مستلزم توجه به محدودیت‌ها و ملاحظات ذکرشده می‌باشد و مسئولیت بهره‌برداری از اطلاعات آن بر عهده خواننده خواهد بود.

به تغییر رویکرد شده است. با این حال، درباره موفقیت راهبردهای اروپاییان اتفاق نظر وجود ندارد؛ برخی آن‌ها را تدابیری برای مدیریت افول اقتصادی-سیاسی اروپاییان می‌دانند و برخی دیگر زمینه‌ساز سیاست‌هایی جسورانه‌تر می‌پندارند. به هر حال سیاست خارجی اروپا در حال دگرگونی عمیقی است؛ دگرگونی‌ای که متأثر از واقعیات اقتصادی و رقابت‌های صنعتی فزاینده، آینده روابط خارجی اتحادیه اروپا را با عدم قطعیت روبرو ساخته است. نظم چندجانبه پس از جنگ جهانی دوم در اروپا رو به سستی نهاده و معیارهای زورگویی جایگزین اصول حقوقی شده‌اند. اروپا با بحران‌هایی همچون کسری بودجه، افت صنعتی، ناامنی انرژی و جمعیت رو به پیری مواجه است و داده‌های اقتصادی نیز کاهش تولید و نفوذ این قاره را تأیید می‌کنند. بدهی‌های بالا و عقب‌ماندگی از رقبا، اروپا را ناگزیر ساخته تا از سیاست‌های همیشگی‌اش فاصله گرفته و بر منافع امنیتی و اقتصادی متمرکز شود. با وجود این تحول نگرش، اروپا که روزگاری به عنوان معمار و پیشگام چندجانبه‌گرایی در نظام بین‌الملل شناخته می‌شد، اینک همگام با ایالات متحده به سوی الگویی مبتنی بر معامله‌گری و منفعت‌محوری در روابط جهانی سوق یافته است. جایگاه اروپا در نظام بین‌الملل، به‌رغم تداوم نقش کلیدی آن، در مقایسه با قدرت‌های نوظهور در حال بازتعریف است. این تحول، در بستری از فرسایش نظم حقوقی بین‌المللی، پررنگی بنیادین را پیش می‌کشد: آیا امکان شکل‌گیری الگویی کارآمدتر برای حکمرانی جهانی، با الهام از رویکردهای نوین (چه شرقی و چه ترکیبی)، وجود دارد؟ در غیاب بدیلی کارآمد برای نظم کنونی، پایداری نهادهای چندجانبه‌گرا و محوریت اروپا در

سنتی خود، ائتلافی گسترده بسازد. همکاری فراترانتیکی بین اروپا و آمریکا شکل گرفته، ولی تعامل جدی با کشورهای غیرغربی کم‌رنگ بوده است. در نتیجه، لحن غرب اغلب تحقیرآمیز و خارج از واقعیت جوامع هدف به نظر می‌رسد و به جای اعتماد، واکنش منفی می‌زاید. اگر غرب خواهان حفظ نظمی بر پایه چندجانبه‌گرایی است، نمی‌تواند به وضع موجود دل خوش کند. باید روایت فراگیر و همگانی از ارزش‌هایش ارائه دهد که البته تا حدودی دیر شده است. تنها در این حالت است که مشروعیت نظم فعلی حفظ می‌شود نه با زور، بلکه از مسیر بازسازی اعتماد و ارزش‌های مشترک. در مجموع، سازوکارهای موجود برای مدیریت بحران‌های جهانی ناکارآمد شده‌اند و حتی قدرت‌های شرق نیز بدیلی جامع ارائه نداده‌اند. در فقدان نظم جایگزین، همکاری جهانی تضعیف شده و جهان در آستانه ضعف نهادی و خلأ حکمرانی قرار دارد و این تهدیدی جدی برای توان مادر در مقابله هماهنگ با بحران‌های مشترک خواهد بود (متیاز اسپیکتر ۲۰۲۵).

در این میان، وضعیت اروپا پیچیدگی خاصی یافته است. تحلیل‌گران بر این باورند که اروپا برای حفظ جایگاه خود، راهبردهای متنوع مثبت و منفی را جهت کند کردن روند افول اقتصادی و ژئوپولیتیک خود در پیش گرفته است. سهم این قاره از اقتصاد و صنعت جهانی کاهش یافته و عقب‌ماندگی فناورانه و نبود وحدت در اتحادیه اروپا بر مشکلات آن افزوده است. تلاش‌های اروپا برای کسب خودمختاری راهبردی بیشتر، بیش از آنکه نشانگر قدرت‌نمایی باشد، حکایت از مدیریت دوران افول دارد. اروپا به پایان دورانی که اتکای آن به انرژی آسان روسیه، تولیدات چین و امنیت آمریکا بود، اذعان کرده و ناگزیر



اندیشکده خودرو
AUTO THINK TANK

اندیشکده خودرو، به عنوان پیشگام‌ترین نهاد مشاوره‌ای ایران در حوزه خودرو و حمل و نقل، با ارائه مطالعات راهبردی علمی و عملی، رسالتی بزرگ در ترویج نوآوری، پایداری و شناخت عمیق روندهای جهانی بر عهده دارد. این اندیشکده با اتکا به توانمندی‌های منحصر به فرد هسته دانشی خود و همکاری گسترده با دانشگاه‌های برجسته کشور، طیف وسیعی از تحلیل‌های سیاسی، اقتصادی و صنعتی را ارائه داده و از حرکت به سوی توسعه خودروهای پایدار و تقویت تاب‌آوری زنجیره تأمین حمایت می‌کند. همچنین با تمرکز بر هوش مصنوعی، ارتقای منابع انسانی و تجارت بین‌الملل، از طریق تحلیل‌های بازار، آموزش تخصصی و مشاوره حرفه‌ای، نقشی کلیدی در افزایش رقابت‌پذیری صنعت ایران در عرصه جهانی ایفا می‌کند.

۰۹۱۲۳۴۸۴۲۹۳

۰۲۱-۹۱۶۹۰۹۲۶



AUTOTT.IR

